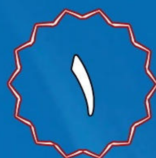




مصونیت قرآن از تحریف



مصونیّت قرآن کریم از تحریف

گروه پژوهش وپاسخ به شبهات

مترجم:

حسین علی عربی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

سرشناسه	: موسوی، عبدالرحیم، ۱۳۴۲ –
عنوان قراردادی	: صیانه القرآن من التحریف. فارسی.
عنوان و نام پدید آور	: مصونیت قرآن کریم از تحریف/ تألیف گروه پژوهش، عبدالرحیم موسوی؛ ترجمه حسین علی عربی.
مشخصات نشر	: قم : مجمع جهانی اهل بیت (ع) ، ۱۴۳۸ ق. = ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۸ ص .
شابک	: ۹۷۸-۹٦٤-٥۲۹-۹۷٦-٥
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: قرآن - تحریف
موضوع	: قرآن – دفاعیه ها و ردیه ها
شناسه افزون	:عربی، حسین علی مترجم
شناسه افزوده	: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام. معاونت فرهنگی. اداره ترجمه
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ - ۹۰۴۱ ص ۸ م / BP ۸۹/۲
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۵۲



مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

● *مصونیت قرآن کریم از تحریف.*

ناشر: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.

تألیف: گروه پژوهش، عبدالرحیم موسوی.

ترجمه: حسین علی عربی.

ویراستار: امر ا... نصیری .

صفحه آرایی و تصحیح: قاسم البغدادی.

نوبت چاپ: اول .

چاپخانه: خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله.

سال نشر: ۱۳۹۶هـ . ش. /۱۴۳۸هـ . ق .

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۹۷۶-۵

آدرس: قم، بلوار جمهوری، نبش کوی ۶ تلفن: ۳۲۱۳۱۲۲۱ - ۰۲۵

تهران، بلوار کشاورز، مقابل پارک لاله، شماره ۲۲۸، تلفن: ۸۸۹۷۰۱۷۱ - ۰۲۱

www.ahl-ul-bayt.org abwa-cd.com

info@ahl-ul-bayt.org www.abna.ir

أهل البيت عليهم السلام

في القرآن الكريم

إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا

سورة الأحزاب / آية : ۳۳

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

أهل البيت عليهم السلام
في السنة النبوية

إني تارك فيكم الثقلين
كتاب الله وعترتي أهل بيتي
ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي أبداً

«الصحاح والمسانيد»

همانا من در میان شما دو شیء گرانبها را باقی می گذارم؛
که تا وقتی به آنها چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه نشوید.

فهرست

پیشگفتار

«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام]... معرفی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم، چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد».

(از بیانات مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، ۲۸/ ۵/ ۱۳۸۶)

اسلام ناب محمدی در مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تبلور یافت. ومعارف غنی و متقن و متکی به برهان و برخاسته از فطرت سلیم انسان در این مکتب انسان ساز با مجاهدت هزاران دانشمند و جهادگران عرصه علم و ادب و فرهنگ درحال انتشار و گسترش می باشد.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینیقدّس‌سرّه و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان‌های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبّان اهل بیتعلیهم‌السلام گشود و توجه بسیاری از نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیتعلیهم‌السلام، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای (مد ظلّه العالی) در سال ۱۳۶۹شمسی/ ۱۹۹۰میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیتعلیهم‌السلام و حمایت از پیروان اهل بیتعلیهم‌السلام در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیتعلیهم‌السلام با هدف معرفی صحیح اهل بیتعلیهم‌السلام ومعارف ژرف آنان و پاسخ به شبهات دگراندیشان مجموعه‌ای از معارف این مکتب که پاسخگوی مهمترین شبهات مطرح، را با روش علمی در سلسله‌ای بهم پیوسته تقدیم جامعه اسلامی و انسانی نموده است و دومین چاپ را به روان پاک شهدا و علمای مجاهد در راه اعتلای اسلام ناب محمدی اهدا می‌نماید.

در خاتمه از دبیرکل محترم مجمع و اعضای محترم شورای کتاب و مدیران کل پژوهش و ترجمه و ادارات تابعه و کلیه همکاران که

در عرضـــهٔ این اثر به بهترین شـــکل نقش داشـــته‌اند به ویژه مؤلف محترم جناب حجت الاسلام سید عبدالرحیم موسی قدردانی می‌نماید.

بـا امید به تعجیل فرج و ظهور مهدی آل محمدﷺ و بهره‌مندی جهان بشـریت از مکتب صـلح و صـفا و جهان شـمول اسـلام ناب محمدی.

علیرضا ایمانی
معاون امور فرهنگی

مقدمه

وحدت، همبستگی، اتّحاد و انسجام، از اصول عقلانی و برخاسته از اعماق سرشت انسانی است؛ هم چنان که یک اصل ثابت، مسلّم و همیشگی دین مقدّس اسلام نیز بوده و هست و تحقّق آرمان های آفرینش و نیل به اهداف عالی آن در این راستا قابل دسترسی است و قطعاً هیچ قوم و آحاد جامعه‌ای، در جنگ و فتنه، نزاع و تفرقه، به خیر و سعادت و کمال انسانی، نخواهد رسید.

امام امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

«إنّ الله سبحانه لم يُعط أحداً بفُرقة خيراً ممّن مضى ولاممّن بقى».[1]

«خداوند سبحان، نه به گذشتگان و نه به آیندگان ، با تفرقه و جدایی خیری را عطا نکرده و نمی کند».

در سایهٔ وحدت و یک دلی است که جامعه به آرمان ها و پلّه های ترقّی، گام نهاده و زیباترین استحکامات را بر سرتاسر جامعه حاکم می کند و محبّت و صمیمیّت و صلح و صفا را می گستراند.

از این رو، می بینیم قرآن کریم با لحن محکم و با هدف هدایت، چنین می فرماید:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّه جَميعاً وَلاَتَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّه عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِه إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَاحُفْرَة مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِنْهَا كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِه لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.[2]

---

۱ ـ نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۷۶.

۲ ـ آل عمران: ۱۰۳.

«همه با هم، به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید و یـاد بیاوریـد آن زمانی را که با هم دشمنی می کردید. پس خداوند دل های شما را به هم نزدیک کرد و الفت و برادری بر شـما حـاکم نمـود و (نیـز) یاد بیاورید آن زمانی را که شما، در لبهٔ پرتگاه آتش قرار داشتید، پس خداوند شما را از آن نجات داد و خداوند ایـن چنـین آیـات خـود را تبیین می کند، شاید به هدایت دست یابید».

و نیز پیامبر اکرم؛ حضرت محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشدّ بعضه بعضاً».[1]

«نسبت فردِ با ایمان با مؤمن دیگر، همانند اجزای یک ساختمانند کـه هر جزئی از ساختمان، جزء دیگر را نگه داشته و محکم می نماید».

و نیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«المؤمن أخو المؤمن، كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئاً منه وجد ألَم ذلك في سائر جسده».[2]

«مؤمن برادر مؤمن است ، مانند آنکه یک جسد می‌باشند؛ اگر عضوی از آن به درد آید، درد و رنج آن به دیگر اعضاء خواهد رسید».

بنابر این تفرقه، کینه تـوزی، نـزاع و خـون‌ریـزی، هرگـز مـشروعیّت و مصونیّت نداشته و از کبائر و زشتی‌هاست که وجدان و عقـل سـلیم، آن را بـی اساس و بی فرهنگی معرّفی کرده و در دین اسلام هم شدیداً مـورد نکـوهش و توبیخ قرارگرفته و مرتکب آن را به عذاب الهی، وعده داده است.

جهالت جاهلان و دسیسهٔ دسیسه گـران و فتنـه انگیـزان، در طـول تـاریخ مسلمین، کوشیده است که وحدتِ صفوف و یک پارچگیِ مسلمین، به جنگ و

۱ ـ اصول کافی ۱۶۶/۲؛ نهج الفصاحه: ۷۷۹؛ کنز العمّال: ۱۴۱/۱.

۲ ـ بحار الأنوار: ۱۴۸/۶۱.

خون ریزی تبدیل شده و کینه و بغض و بد بینی و اتّهام بــه خــروج از دیــن و ورود در شرک را گسترش دهد. بنابر این بر مسؤلان و رهبران امّت و برآحــاد جامعهٔ اسلامی، فرض و حتم است که اجازه ندهند چنین فضائی بر جامعه اسلامی حاکم گردد و در نتیجه ذخائر و ثروت هــای امــت اســلام، توسّــط مــستکبران روزگار و کافران خوش رنگ و نگار و صاحبان تراست هــا و کارتــل هــا بــه راحتی و سهولت، غارت شود.

ما پیروان اهل بیتعليهم‌السلام، برخود لازم می دانیم جهت وحدت بیشتر مــسلمین و زدودن موانع این اتّفاق و انسجام، نسبت‌های ناروائی که در طــول تــاریخ، بــه ویژه در این سال‌های اخیر، به مکتب اهل بیتعليهم‌السلام و به صــورت ناجوانمردانــه نسبت داده شده، از خود دورکنیم و با تمام وجود، از این تهمت ها و نسبت هــا توسّط تکفیری ها و جریاناتی که آلت دست انگلیــسی هــا، صهونیــست‌هــا، و غارتگران امریکا و ... هستند، اعلان انزجار و تبرّی بجوییم.

از باب نمونه:

۱ ــ ما که کتاب آسمانی مصون از تحریف، یعنی قرآن کریم را تنها کتاب همهٔ مسلمین و بدون آن که کم و زیاد شده باشد و عیناً، همــان قــرآن کــریم حضرت خاتم الأنبیاء محمّد مصطفیصلى‌الله‌عليه‌وآله و ثقل اکبــر و سرتاســر آن را داعــیِ توحید و یکتاپرستی می دانیم؛

ــ ما که بزرگ ترین موفّقیّت پیامبر اکرمصلى‌الله‌عليه‌وآله را نفی بتها (اصنام) و نفــی عبادت لات و عزّی و اعلان و تحقّق کلمهٔ توحید **«لا إله إلا الله»** می دانیم؛

ــ ما که خطبه های غرّای توحیدی مولی الموحدین امیر المؤمنینعليه‌السلام را ــ شبانه روز ــ در مراکز آموزشی و پژوهشی، دانــشگاه هــا و حــوزه هــا و محافل علمی و تربیتی مان به تلاوت و تدریس و استضائه می نشینیم؛

ـ ما که در مساجد و مراکز عبادتی مان ، متون سراسر توحید اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله را همانند دعای کمیل از امام علیعلیه السلام، دعای عرفه از امام حسینعلیه السلام و دعای ابو حمزه ثمالی از امام سجادعلیه السلام و ده ها دعای توحیدی دیگر تلاوت می شود و طنین انداز است:

«... متى غبْتَ حتّى تَحْتاجَ إلى دليلٍ يَدلُّ عليكَ... عَمِيَتْ عينٌ لا تَراكَ... ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَك وَما الّذي فَقَدَ مَنْ وَجَدَك...». [1]

ـ ما که هزاران اثر معرفتی و توحیدی همچون کتاب توحید شیخ اقدم «صدوق» را داریم، ما که ...

با همهٔ این اوصاف، به صورت جاهلانه و مزوّرانه و مزدورانه به هدف بدبین کردن سایر مسلمین ناجوانمردانه به شرک متّهم شده و می شویم**!!! (فما لهم کیف یحکمون)**؟؟!!.

۲ ـ اعتقاد به امام مهدیعلیه السلام و مهدویّت، ریشه قرآنی دارد و مذاهب و فرق اسلامی ـ روی هم رفته ـ به آن اعتراف دارند تا جائی که انکار آن را موجب قتل منکر آن دانسته اند. [2]

و نیز جایگاه رفیعی از سنّت و معرفت اسلامی را برای آن حضرت ذکر کرده اند و قاطبهٔ علمای اهل بیتعلیهم السلام و بسیاری از علمای مذاهب اسلامی، روایات و احادیث و اخباری که در شأن و ولادت آن حضرت است، مورد تصریح و تصحیح و اعتراف قرارداده اند؛ مانند صاحب سنن ترمذی، قرطبی مالکی، ابوجعفر عقیلی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، حاکم نیشابوری، بیهقی، ابن اثیر، بغوی، ابن قیّم، ذهبی، تفتازانی، ابن کثیر دمشقی، جزری شافعی، عبدالوهّاب شعرانی، متّقی هندی، عبدالباقی زرقانی، سفارینی حنبلی، محمّد امین

---

۱ ـ بحار الأنوار: ۹۵/ ۲۲۶ (بخشی از دعای عرفه).

۲ ـ همانند ابن حجر هیتمی شافعی، شیخ صبای حنفی، خطابی مالکی، یحیی حنبلی و...

سویدی، شوکانی، مؤمن شبلنجی، قنوجی بخاری، کتانی مالکی، خضر مصری، غماری شافعی، ناصر الدین البانی، ابواعلی مودودی، کمال الدین ابن طلحه شافعی، یاقوت حموی، ابو نعیم اصفهانی، ابن جوزی حنبلی، گنجی شافعی، جوینی شافعی، ابن علی شافعی همدانی، حمد الله مستوفی، ابن شحنهٔ حلبی حنفی، خواجه پارسا حنفی، ابن صبّاغ مالکی، سراج رفاعی، ابن طولون دمشقی، ابو عبّاس قرمانی حنفی، ابن عامر شبراوی، ساباط قاضی حنفی، قندوزی حنفی، حمزاوی شافعی مصری، زرکلی سلفی، یونس سامرایی، احمد طوسی بلاذری، ابن شاکر بدری شافعی، عبدالکریم یمانی، صبان شافعی، ابن عماد دمشقی حنبلی و غیر اینان... .

حال نگاه بیندازید و ببینید:

امام مهدی علیه السلام و مهدویّت ــ که در کتاب و سنّت، محکم ترین ریشه و اساس و برهان و این همه معترف به تواتر و صحت و ولادت و حیات از جمیع فرق اسلامی دارد ــ چگونه با زشت‌ترین تعبیرها مورد استهزاء و تمسخر و افتراء و نسبت‌های ناروا قرار گرفته است؟!.

از این عصارهٔ انبیاء و خلف اوصیا، گاهی به «امام مزعوم» و گاهی به «معدوم» و ... تعبیر می‌شود !! و گاهی می‌نویسند که شیعیان کنار سرداب حلّه یا سرداب بغداد، یا سرداب سامرّا[1] و یا ... مرکبی را آماده می‌کنند تا آن که او وقتی که از آن سرداب خارج شد، سوار آن مرکب شود!. اینان هنگام نماز هم، هم چنان در کنار مرکب باقی می‌مانند، زیرا ممکن است که در همان وقت از سرداب خارج شود و کسی کنار مرکب نباشد تا او را سوار کنند!!.

---

۱ ــ بالآخره، معلوم نشد این سرداب کجاست!

وارونه نشان دادن حقایق، تحریف و سیاه نمایی در زمینهٔ اعتقادات و معارف حقّه اهل بیت علیهم السلام توسّط دشمنان و بقاء بر میت‌های آکلة الاکباد و آنـان کـه گوینده « **لااله الاّ الله و محمّدٌ رسول الله**» و معتقدان معاد و محشر و اهل قبلـه و قرآن را همانند گوسفند سر می برند و جهت جلب رضایت سردمداران کفـر و غاصبان قدس، همه گونه خوش خدمتی دارند و در تمـام دوران ننگـین رژیـم جعلی و سفّاک صهیونیستی، در حمایت از مظلومین فلسطین، و مقدسات مسلمین حتی یک فشنگ و یا تیری رها نکرده‌اند، امّا هر روز شاهد آنیم که دسته دسته اهل قبله و توحید و بعثت و معاد را با کمال شقاوت و بی رحمی، قطعه قطعـه و به آتش می‌کشند و فتنه و تفرقه را بین امّت اسلام می‌گسترانند.

لازم به تذکر است: این دو مورد به عنوان نمونه بود و گرنه مـسلمانان هـر روزه شاهد نشر و بسط صدها مورد دیگر با هزاران سایت و کتاب و مقـالات و نرم افزار، توسّط این مجموعهٔ فاقد عاطفه و رحم و متحجّر و تکفیری بـا هـدف شوم تفرقه افکنی و جنـگ و جـدال در امّـت اسـلامی مـی باشـند، **فـإلی الله المشتکی**.

در هر صورت، ما به عنوان این که به حفظ وحدت مـسلمین و قطـع یـد اجانب از بلاد اسلامی و زدودن اتّهامات و افتراءات از مکتب اسـلام و معـارف اهل بیت علیهم السلام مکلّفیم، بر خود واجب می‌دانـیم جهـت زایـل کـردن بـدبینی از ذهنیّتی که اینان در بین عموم مسلمین با دروغ، نفاق، افتراء و بهتان ساخته‌انـد، اقدام نماییم و انزجار و بی زاری خود را از این تفرقه افکنان و جنـگ افـروزان وابسته به استکبار و کفر جهانی، اعلان نماییم.

مجموعهٔ «**في رحاب اهل البيت**عليهم السلام»[1] حدود چهارده سال پیش، جهت زدودن این ذهنیّت و زدودن برخی از موانع وحدت، در معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و با کمک، مساعدت و همکاری گروهی از فضلا و محققین[2]، طرّاحی و سپس مورد تنظیم و تدوین قرار گرفت.

بحمدالله به سرعت و به طور گسترده و چشمگیر، مورد استقبال محافل علمی و پژوهشی و علاقه مندان و دوستداران وحدت مسلمین، قرار گرفت.

شخصیّت‌های علمی و دست اندرکاران نشر و قلم و گروه‌های محاوره و مناظره، در همان زمان تدوین و نشر، پیشنهاد ترجمه‌ی این مجموعه را به زبان‌های زنده دنیا دادند که بحمدالله ترجمهٔ فارسی آن توسّط ادارهٔ ترجمهٔ

---

۱ ـ این مجموعه بیش از چهل جلد است که هر یک از آنها به یک موضوع و یک شبهه اختصاص دارد و به زبان عربی و با سبک مقارنه و ارائه دلائل تنظیم یافته است.

۲ ـ جهت تقدیر از زحمات عزیزانی که در این مجموعه به نوعی تلاش داشته و نقشی که در تحقّق این کار علمی و فرهنگی داشته‌اند. متذکّر می شویم:

۱ ـ ابوالفضل اسلامی (علی)؛ مسؤول گروه و مشرف علمی پروژه.

۲ ـ سیّد منذر حکیم؛ پیگیر امور مجموعه.

۵ ـ ۳ ـ سیّد عبدالرحیم موسوی رحمه‌الله، شیخ عبدالکریم بهبهانی و صباح بیاتی؛ تهیّه کنندگان بعضی از متون مجموعه.

۹ ـ ۶ ـ شیخ عبدالأمیر سلطانی، شیخ محمّد هاشم عاملی، شیخ محمّد امینی و شیخ علی بهرامی؛ تصدّی مسائل استخراج و مقابله.

۱۳ ـ ۱۰ ـ سیّد محمدرضا آل ایّوب، عباس جعفری، حسین صالحی و عزیز عقابی؛ در مسائل تصحیح و تطبیق و روند امور.

ضمن آن که از نظرات ارزشمند آقایان: شیخ جعفر الهادی (خوشنویس)، شیخ محمّدهادی یوسفی غروی، استاد صائب عبدالحمید وغیر اینان در برخی از این متون استفاده کرده‌ایم. جزاهم الله خیر الجزاء. (ناشر)

معاونت امور فرهنگی، آماده گردید و اینک مورد بررسی مجدّد و ویراستاری قرار گرفت و تقدیم علاقه مندان می‌شود.

امید است که این تلاش و جهاد فرهنگی، مورد قبول پروردگار متعال و عنایت حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه الشریف قرار گرفته باشد.

گروه مطالعات بنیادی

ابوالفضل اسلامی (علی)

۱۳۹۲/۸/۲۸

پیشگفتار

همهٔ مسلمانان اتّفاق نظر دارند که قرآن موجود، همان کتاب آسمانی است که هیچ باطلی در آن راه نیافته است.

حضرت علی علیه‌السلام تربیت یافتهٔ رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ «قرآن» می‌فرماید:

«**ثم أنزل علیه الکتاب نوراً لاتطفأ مصابیحه و سراجاً لایخبو توقّده... و شعاعاً لایُظلمُ ضَوْؤه و فرقاناً لایُخْمَدُ برهانه و تبیاناً لا تهدم أرکانه... معدن الإیمان و بحبوحته و ینابیع العلم و بحوره... و أثافي الإسلام و بنیانه... و أعلام لا یعمی عنها السائرون... جَعَلَهُ اللهَ ریاً لعطش العلماء... و دواءً لیس بعده داءٌ و نوراً لیس معه ظلمة و حبلا وثیقاً عروتُهُ، و معقلا منیعاً ذروته و عزّاً لمن تولاّه و سلماً لمن دَخَله و هدی لِمَن ائتمَّ به و علماً لمن وَعی... و حُکَما لِمَنْ قضی.**» [1]

«قرآن، نوری است که خاموشی ندارد و چراغی است که درخشندگی آن، زوال نپذیرد و دریایی است که ژرفای آن درک نشود و راهی است که روندهٔ آن گمراه و نگردد و شعله‌ای است که نور آن، تاریک نشود و جداکنندهٔ حقّ و باطلی است که هر درخشش برهانش خاموش نشود و بنایی است که ستونهای آن

---

۱ ـ نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۹۸ (ترجمهٔ: محمّد دشتی).

خراب نشود، شفادهنده‌ای است کـه بیماریهـای وحـشت انگیـز را بزداید و قدرتی است که یاورانش شکست ندارند[2] حقّی اسـت کـه یاری کنندگانش مغلوب نشوند.

قرآن، معدن ایمان و اصل آن است و چشمه‌های دانش و دریاهای علم است و سرچشمهٔ عدالت و نهر جاری عدل است و پایه های اسلام و سـتونهای محکـم آن اسـت، و نهرهـای جـاری زلال، حقیقـت و سرزمینهای آن است، و دریایی است که تشنگان آن، آبـش را تمـام نتوانند کشید و چشمه‌ای است که آبش کاستی ندارد و محلّ برداشت آبی است که هرچه از آن برگیرند، کاهش نمی‌یابد و منزلی است که مسافران راه، آن را فراموش نخواهند کرد و نـشانه‌هـایی اسـت کـه روندگان از آن غفلت نمی‌کنند.. کوهـسار زیبـایی اسـت کـه از آن نمی‌گذرند.

خدا، قرآن را فرو نشانندهٔ عطش علمی دانشمندان و باران بهـاری برای قلبهای فقیهان و راه گسترده و وسیع برای صـالحان قـرار داده است و قرآن دارویی است که با آن، بیماری وجود نـدارد و نـوری است که با آن، تاریکی یافـت نمـی‌شـود و ریـسمانی اسـت کـه رشته های آن محکم، پناهگاهی است کـه قلّـهٔ آن بلنـد و تـوان و قدرتی است برای آن که قرآن را برگزیند و محلّ امنی است بـرای هر کسی که وارد آن شود و راهنمایی است تا از او پیروی کنـد و وسیلهٔ انجام وظیفه است برای آن که قرآن را راه و رسم خود قـرار

دهد و برهانی است بر آن کس که بـا آن سـخن بگویـد و عامـل پیروزی است برای آن کس که با آن استدلال کند و نجات دهنـده است برای آن کس که حافظ آن باشد و به آن عمل کنـد و راهبـر آن که آن را به کار گیرد و نشانهٔ هدایت است برای آن کس کـه در او بنگرد و سپر نگه دارنده است برای آن کس که با آن خود را بپوشاند و دانش کسی است که آن را به خـاطر بـسپارد و حـدیث کسی است که از آن روایت کند و فرمان کسی اسـت کـه بـا آن قضاوت کند».

و در خطبه ۱۷۶ می‌فرماید:

«واعلموا أنّ هذا القرآن هو الناصح الـذي لايغـشّ، و الهـادي الذي لايُضلُّ، و المحدِّث الذي لايكذب... و إنَّ الله سبحانه لم يَعظ أحداً بمثل هذا القـرآن، فانّـه حبـل الله المتـين و سـببه الأمين، إذ فيه ربيع القلوب و ينابيع العلم و مـا للقلـب جـلاءٌ غيره».

«آگاه باشید! همانا این قرآن، پند دهنده‌ای اسـت کـه نمـی‌فریبـد و هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخن گـویی اسـت کـه هرگز دروغ نمی‌گوید و کسی با قرآن همنشین نشد مگر آن که بر او افـزود، یـا از او کاسـت و در هـدایت او افـزود و از کـوردلی و گمراهی‌اش کاست».

آگاه باشید! کسی با داشتن قرآن، نیازی نـدارد و بـدون قـرآن، بی نیاز نخواهد بود، پـس درمـان خـود را از قـرآن بخواهیـد و در سختیها از قرآن یاری بطلبید که در قرآن، درمان بزرگترین بیماریهـا، یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است.

پس به وسیلهٔ قرآن، خواسته‌های خود را از خـدا بخواهیـد و بـا دوستی قرآن، به خدا روی آورید و به وسـیلهٔ قـرآن از خلـق خـدا چیزی بخواهید؛ زیرا وسیله‌ای برای تقرّب بندگان بـه خـدا بهتـر از قرآن وجود ندارد.

آگاه باشید! شفاعت قرآن، پذیرفته و سخنش تصدیق می‌گردد و آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند، بخشوده می‌شـود و آن کس که قرآن از او شکایت کند، محکوم است...

همانا خداوند سبحان، کسی را به چیزی چون قـرآن پنـد نـداده است؛ زیرا قرآن، ریسمان استوار خدا و وسیلهٔ ایمنی بخش است.

قرآن، بهار دل، او چشمه های دانش است. برای قلب، جلایی جز قرآن نتوان یافت، به خصوص در جامعه‌ای که بیداردلان از دنیا رفته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند.

طبیعی است که چنین کتاب هدایتگر و روشنگری کـه فرهنـگ رفیع اسلامی را تشکیل داده است، مورد بغض و کینهٔ دشـمنان اسـلام واقع شود و آنان درصدد باشند که با ایجاد شک و تردیـد در سـند و دلالتش، از اعتبار واهمّیّت آن بکاهند. نقشهٔ شیطانی دشمنان قرآن این

بوده است که گمراهی و ضلالت را جایگزین هدایت و روشنایی نمایند و مردم را از این ثقل اکبر و نعمت بزرگ الهی، محروم سازند، امّا خداوند اراده کرده است که نورش فراگیر شود، اگرچه کافران از آن خوششان نیاید».

پاسخ گویی به شبهۀ تحریف قرآن از دو منظر قابل بررسی است:

۱ـ از نگاه درون دینی: این راه برای کسانی خوب است که به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و قرآن اعتقاد دارند و با روایات وارد شده از پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهارعلیهم‌السلام دربارۀ عدم تحریف قرآن، قانع می‌شوند.

۲ ـ از نگاه برون دینی: این راه برای کسانی است که اعتقادی به قرآن و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمۀ اطهارعلیهم‌السلام ندارند. در این روش، بحث براساس اوضاع و شرایط طبیعی انجام می‌شود و به روایات دینی، استناد نمی‌شود. روشن است که نگاه درون دینی برای مسلمانان و نگاه برون دینی برای همۀ افراد، حجّیّت آور است.

روش اوّل: در طول تاریخ به وسیلۀ علمای اسلام به کار گرفته شده است و آنان با توسّل به روایات و آیات قرآنی، استدلال کرده‌اند که قرآن از تحریف، مصون است.

روش دوّم: براساس اوضاع و شرایط طبیعی انجام می‌شود. در این جا در ضمن شش فصل به بررسی موضوع بر اساس روش دوّم می‌پردازیم:

فصل اوّل: تدوین قرآن در عصر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله.

فصل دوّم: جمع آوری قرآن در عصر رسول خدا صلّی الله علیه و آله.

فصل سوّم: بررسی احتمالات وقوع تحریف.

فصل چهارم: تصریحات علمای اسلام بر سلامتی قرآن از تحریف.

فصل پنجم: عوامل ایجاد و شبهۀ تحریف و گسترش آن.

فصل ششم: موضعگیری در قبال روایات تحریف.

فصل اوّل

تدوین قرآن در عصر پیامبرصَلَّی‌اللّٰهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِه

شواهد و قراین بسیار به صورت آشکاری بر تدوین «قـرآن» در زمان حیات پیامبر اکرمصَلَّی‌اللّٰهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِه دلالت می‌کنند. اوضاع و احوال خاصّی که پیامبر اکرمصَلَّی‌اللّٰهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِه و مسلمانان در آن می‌زیسته‌اند، مستلزم آن بوده است که پیامبرصَلَّی‌اللّٰهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِه در زمان حیات خویش به جمـع آوری قـرآن، اقدام کند؛ زیرا:

الف: قرآن کریم، به مثابه قانون اساسی امّت اسلامی بـوده اسـت که شاکلهٔ اصلی عقیـدتی، فرهنگـی و احکـام تـشریعی را تـشکیل می‌داده است. علاوه بر این، متقن‌ترین منبع تاریخی و بلیغ‌ترین مـتن ادبی به شمار می‌رفته است و مسلمانان صدر اسـلام، منبعـی غیـر از قرآن کریم نداشته‌اند تا به تدبّر و فکر و اندیشه در آن بپردازنـد، از این رو قرآن تنها منبع فکری، اجتماعی و روحی آنان بوده است.

برای مثال، امّت اسلامی در صدر اسلام، برای ایمان به وحدانیّت و صفات پروردگار و علم به جهان هستی و آگاهی از انحرافات ادیان دیگر، دلیل و منبعی غیر از قرآن کریم در اختیار نداشته است. ایـن موضوعات، ما را به اهمّیّت ویژهٔ قـرآن در میـان مـسلمانان آگـاه

می‌کند و به ما می‌فهماند که مسلمانان به عنوان یک امّت، چه نگاهی به قرآن داشته‌اند.

ب: مسلمانان از همان ابتدا به حفظ قرآن کریم اهمّیّت بسیار می‌دادند؛ زیرا جایگاه خاصّی برای قرآن قایل بودند و این کتاب آسمانی، اهمّیّت زیادی در زندگی اجتماعی آنان داشت و محور فعالیتهای انسانی و ارزشی ایشان به شمار می‌رفت. به خاطر جایگاه و موقعیّت ویژه و ممتاز قرآن، عدّهٔ بسیاری، تمام قرآن را حفظ کرده و به عنوان «حافظ قرآن» شناخته می‌شدند که در بحثهای آینده به این مطلب اشارهٔ بیشتری خواهد شد.

ج: رسول اکرمﷺ در میان امّت اسلامی، زندگی می‌کرد و با غم و شادیهای آنان شریک بود. آن حضرت به خوبی نیازهای امّت اسلامی را می‌شناخت و مسؤولیّت عظیمی را که بر عهده‌اش گذاشته شده بود، به خوبی درک می‌کرد. او می‌دانست که چه خطرهایی امّت نوپای اسلامی را تهدید می‌کند. او از همان ابتدای بعثت، با رنج و دردهای مسلمانان شریک بود و تا هنگام رحلت، لحظه‌ای از مردم جدا نشد. او فشارهای ناشی از دعوت به سوی خدای متعال و ابلاغ رسالت را به خوبی درک می‌کرد و در مرکز وقایع و حوادث فکری، سیاسی و اجتماعی قرار داشت.

چنین انسانی که واقع و حقیقت زندگی را به خوبی چشیده است و بار رسالت و دعوت الهی را به دوش کشیده و هدایت انسانها را در سخت‌ترین شرایط برعهده گرفته و سالها مسؤولیّت حکومت نوپای اسلامی را به بهترین وجهی به انجام رسانیده و جنگهای فرهنگی و نظامی دشمن را با قدرت تمام مهار کرده است، آیا پذیرفته است که قرآن کریم را به حال خود رها کرده باشد؟! آیا ممکن است که تدبیری برای حفظ آن نیندیشیده باشد؟!

د: از سوی دیگر، امکانات تدوین و نگارش برای رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فراهم بوده است. در آن زمان افرادی که قادر به کتابت باشند، در اطراف رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله وجود داشته‌اند و وسایل کتابت از قبیل قلم و صفحه نیز فراهم بوده است و اگر به تاریخ مراجعه کنیم، تردیدی نمی‌ماند که مسلمانان در آن روزگار، از امکانات نوشتاری بهره منـد بوده‌اند.

هـ: علاوه بر این، باید به اخلاص و جدّیّت رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در جمع آوری و حفظ قرآن توجّه کرد. هیچ کس در اخلاص و تلاش پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله تردید نمی‌کند، اگرچه بسیار شکّاک و دیر باور باشد؛ زیرا پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در بدترین فروض و احتمالات، نمی‌تواند نسبت به قرآن بی توجّه باشد؛ زیرا قرآن معجزهٔ جاوید پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و وسیلهٔ اثبات رسالت و ارتباط وی با جهان غیب بوده است و به وسیلهٔ قرآن، با مشرکان تحدّی می‌کرده است. او که

چنین ایمان و اعتقادی به قرآن داشته است، طبیعی است که نسبت به حفظ و صیانت آن، حریص بوده و نهایت اخلاص را داشته باشد.

عناصر پنج‌گانهٔ اهمّیّت قرآن کریم، خطر تحریف آن در صورت عدم تدوین، درک و فهم این خطر به وسیلهٔ پیامبر اکرمﷺ، وجود امکانات تدوین و حرص و اخلاص پیامبرﷺ در حفظ و صیانت قرآن کریم برای ما یقین حاصل می‌کند که جمع آوری و تدوین قرآن در زمان رسول اکرمﷺ به اتمام رسیده است.

روایاتی که به جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر اشاره می کند

روایاتی نقل شده است مبنی بر این که: قرآن در زمان خلافت ابوبکر جمع آوری و تدوین شده است. در این زمان، آیات قرآنی که بر چوب و پوست درخت خرما و استخوان کتف شتر و سفال و... نوشته شده بود، جمع آوری گردید و آیاتی را که مسلمانان از حفظ داشتند، به شرطی که دو شاهد بر قرآن بودن آن شهادت بدهند، جمع آوری شد. این مطالب در حکایتی که از «زید بن ثابت»[1] نقل گردیده و همچنین در نصوص و روایات دیگری از این قبیل، آمده است.

---

۱ ـ صحیح بخاری: ۶/ ۹۸ باب جمع القرآن.

واقعیّت این است که نصوص و روایاتی که دربارهٔ جمع آوری قرآن نقل شده است، بر صیاغ و مضمون واحدی نیستند. این روایات در اشخاصی که به جمع آوری قرآن پرداختند، اختلاف دارند.
علاوه بر این، در زمان جمع آوری و طریقه‌ی جمع آوری و زمان اتمام جمع آوری، اختلاف دارند.[(۱)]

به خاطر همین اختلاف و تعارض، روایات وارد شده دربارهٔ جمع آوری قرآن در عهد «ابوبکر»، از درجهٔ اعتبار ساقط هستند و ممکن است که وجود آنها را به یکی از دو وجه زیر حمل کرد:

اول: این روایات درصدد است تا بیان کند که قرآن به شکل مصحف، در اوراق و صفحات منظّم در زمان ابوبکر جمع آوری شد و درصدد آن نیست که بگوید: اصل تدوین و جمع آوری آیات قرآنی به معنای کتابت از روی اوراق متفرّقه و کتابت آنچه صحابه از حفظ داشته‌اند، در زمان ابوبکر انجام شده است. امری که بعضی از این احادیث، بدان اشاره می کنند!

این تفسیر بر این اساس می‌باشد که به طور اجمالی، صحّت این احادیث را پذیرفته باشیم؛ یعنی بپذیریم کـه عملیات جمع آوری وتدوین قرآن در صفحات و اوراق منظّم، بعد از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله صورت گرفته است.

---

۱ ــ البیان فی تفسیر القرآن: ۲۴۹ ــ ۲۴۷.

دوم: این روایات، قصّه‌هایی است کـه در زمانهـای بعـد از عهـد صحابه وضع شده است تا عطش مسلمانان در مورد دانستن چگـونگی جمع آوری قرآن را فرونشاند. ما با تحقیق و تحلیل تـاریخ اسـلام بـه این نکته می‌رسیم که حرکت ادبی گسترده‌ای در تاریخ اسلام ظهـور کرد تا وقایع و حادثه‌هایی را که مسلمانان صدر اسلام با آنها درگیر بودند، به شکل قصّه و حکایت بازگو کند تا دارای تأثیر مضاعف و جذّابیّت باشد. و حتّی این کار را در مورد حادثه های ایّام جاهلیّـت انجام دادند، البتّه این قـصّه‌هـا در اواخـر عهـد صـحابه و در یـک چارچوب دینی، شروع شد و در عصر تابعین رشد و نموّ یافـت و در دوران بعدی توسعهٔ بیشتری یافت. متأسّفانه این قـصّه‌هـا بـه شـکل اساسی بر اسرائیلیّات و اوهام و خیالات بنـا شـده بـود کـه تـلاش می‌کرد تا اهداف اجتماعی، سیاسی، شخصی یـا فرهنگـی معیّنـی را ترویج و محقق کند.

قصّه پردازی، یک حرکت جدیدی نبـوده اسـت کـه در اسـلام تأسیس شده باشد بلکه در عصرهای مختلف تـاریخی مـورد علاقـهٔ عموم مردم از ملل مختلف بوده است. این علاقه از قدیم وجود داشته و در عصر حاضر نیز شاهد آن هستیم که وقـایع و حـوادث واقعـی مختلف، در قالب خیال پردازیهای داستانی مطرح مـی‌شـود و درون مایه های اصلی خویش را از جهت گیریها و اهدافی می‌گیرد که در واقعیّت اجتماعی جریان دارد.

اگرچه ما علاقه مندیم که در تفسیر این احادیــث بــه روش اوّل گرایش پیدا کنیم، امّا مانعی نمی‌بینیم که تفسیر دوّم را مطرح کنــیم و آن را موضوع تحقیقی مفصّل، دربارهٔ این احادیث قرار دهیم.

علاوه بر این، به احادیث دیگری برمی‌خوریم که تصریح می کند جمع آوری و تدوین قرآن کریم در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اتمام رسیده است و این احادیث، صلاحیّت آن را دارد کــه بــا احادیــث تدوین قرآن در زمان ابوبکر مقابله کند.(۱)

۱ ــ علوم القرآن، سید محمّد باقر حکیم: ۱۰۶ ــ ۱۰۵.

فصل دوم

جمع‌آوری قرآن در عصر رسول خدا صلّی الله علیه و آله

علمای امامیه اجماع دارند بر این که « قــرآن کــریم» در زمــان رسول خدا صلّی الله علیه و آله جمع آوری شده اســت و آن حــضرت صلّی الله علیه و آله دنیــا را ترک نکرد مگر پس از آن که آنچه را که در دلش بود، بر قلبهــای حافظان قرآن که بسیار بودند و بــر مــصحفهایی کــه در زمــان آن حضرت صلّی الله علیه و آله جمع‌آوری شده بود، عرضه کردند. این مطلبی است که به عنوان یک امر ضروری شناخته شده اســت و بــسیاری از علمــای اهل سنّت با علمای امامیّه در این مطلب موافــق هــستند و قــراین و شواهد و روایات بسیاری بر این مطلب دلالت می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱ ــ اهتمام پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و صحابه به حفظ قرآن و تعلیم آن و قرائت و تلاوت آیات قرآن به مجرّد آن که نازل می‌شده اســت. از جمله روایاتی‌که مردم را به حفظ و قرائت قرآن تشویق مــی‌کــرده این روایت است که می‌فرماید:

«مَنْ قَرَأَ القرآن حتّى يستظهره و يحفظه، أدْخَلَهُ الله الجنّة وشَفَّعَهُ فــي عشرة من أهل بيته كلّهم قد وجبت لهم النّار»[1] .

---

۱ ــ البیان: ۱/ ۸۵.

«هر کس قرآن را بخواند تا آن را بفهمد و حفـظ کنـد، خداونـد او را وارد بهشت می کند و شفاعت او را در مـورد ده نفـر از اهـل بیـتش می پذیرد که همگی آتش جهنّم بر آنان واجب شده بود.»

در این معنا و دربارهٔ تعلیم قرآن، احادیث بسیاری وارد شده است که قابل شمارش نیست. از « عبادة بن صامت» وارد شده است:

«هرگاه کسی به **مدینه** مهاجرت می کرد، رسول خداﷺ او را به یکی از مسلمانان می‌سپرد تا قرآن را بـه او بیاموزانـد و اوضـاع بـه گونه‌ای بود که همهمهٔ زیادی در مسجد رسول خداﷺ بـه خـاطر قرائت قرآن شنیده می‌شد تا این کـه رسـول خـداﷺ دسـتور داد صدایشان را پایین بیاورند تا صداها با هـم مخلـوط نـشود و اشـتباه نکنند».[1]

جالب این است که به خـاطر تـشویق و تحـریض دائـم رسـول خداﷺ و وجود انگیزهٔ بسیار قوی، در مـدّت انـدکی، بـسیاری از مسلمانان حافظ قرآن شدند. حافظان قـرآن بنـا بـه فرمـودهٔ رسـول خداﷺ علاوه بر آن که از اجر و ثواب بی نهایت الهی بهـره منـد می‌شدند، در میان مردم و نزد رسول خداﷺ جایگاه ویژه و ممتازی داشتند.

در تعداد بسیار حافظان قرآن، همین بـس کـه در حادثـهٔ «بئـر معونه»، در زمان حیات رسول اللهﷺ هفتاد نفر از حافظان قرآن به شهادت رسیدند و اندکی پس از رحلت آن حضرتﷺ در جنـگ

---

۱ ـ مناهل العرفان: ۱/ ۲۴۲؛ مسند احمد: ۶/ ۴۴۲؛ تاریخ القرآن، الـصغیر: ۸۰؛ مباحـث فـی علوم القرآن: ۱۲۱؛ حیاة الصحابة: ۳ /۲۶۰؛ مستدرک حاکم: ۳/ ۳۵۶.

یمامه، چهارصد نفر و بنا به قولی، هفتصد نفر از حافظان قرآن به شهادت رسیدند. همچنین زنی به نام «امّ ورقه»، دختر عبدالله بن حارث از حافظان قرآن به شمار می‌رفت. رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله گاهی به دیدن او می‌رفت و او را «شهیده» می‌نامید و به وی فرموده بود که امامت خانواده‌اش را بر عهده بگیرد.(۱)

حفظ بعضی از سوره‌های قرآن، امر شایع و رایجی در میان مسلمانان بوده است و هرقطعهٔ از قرآن را عدّهٔ زیادی حفظ می‌کردند و حدّ اقل ایشان به حدّ تواتر می‌رسید و کمتر مرد یا زنی بود که قطعه‌ای از قرآن را حفظ نباشد و اهتمام مسلمانان نسبت به حفظ قرآن، آن قدر شدید بود که گاهی یک زن مسلمان، مهریّه‌اش را تعلیم یک یا چند سوره از قرآن قرار می‌داد.

۲ــ تردیدی در این نیست که کاتبان وحی دائماً نزد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله حضور داشتند و آنچه را که آن حضرتصلی‌الله‌علیه‌وآله املا می‌فرمود، می‌نوشتند و آن حضرتصلی‌الله‌علیه‌وآله کاتبان وحی را درجه بندی و اوقات حضورشان را زمانبندی کرده بودند.

حاکم با سند صحیح از زید بن ثابت روایت کرده است:

«ما نزد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله حضور داشتیم و قرآن را بر روی رقعه‌ها می‌نوشتیم».(۲)

---

۱ ــ الاتقان: ۱/ ۲۵۰.

۲ ــ المستدرک: ۲/ ۶۱۱.

مورّخان، اسامی کاتبان وحی را ذکر کرده‌اند و برخی تعدادشان را به ۴۲ نفر رسانده‌اند و هر ساعتی که وحی نازل می‌شد، رسول الله صلی الله علیه و آله دستور می‌فرمود که بی درنگ آن را بنویسند.

براء روایت کرده است:

« پس از نزول: ﴿**لاَّ يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...**﴾[1] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فوراً زید را فرا بخوانید تا با لوح و دوات بیاید. سپس فرمود: بنویس: ﴿**لاَّ يَسْتَوِي...**﴾[2] » .

آن حضرت صلی الله علیه و آله خودش به طور مستقیم بر آنچه نوشته می‌شد، نظارت می‌کرد و به مجرّد نزول وحی، آن نوشته را مقابله و تصحیح می‌کرد.

از زید بن ثابت روایت شده است:

«من از کاتبان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. هنگامی که وحی نازل می‌شد، آن حضرت را رعشهٔ شدیدی فرا می‌گرفت... پس از آن، من با صفحه و دواتی پیش ایشان می‌رفتم و او وحی را بر من املا می‌کرد و من می‌نوشتم. پس از اتمام کار، نوشته‌ام را می‌خواندم، اگر چیزی از قلم افتاده بود، آن را تذکّر می‌داد و اصلاح می‌کردم، سپس آن را به مردم عرضه می‌نمودم»[3].

---

۱ ــ نساء (۴): ۹۵.
۲ ــ کنزالعمال: ۲، ح ۴۳۴۰
۳ ــ مجمع الزوائد: ۱/ ۱۵۲.

امّا در مورد آیاتی که به صورت متفرّقه نازل می‌شدند، از ابن عباس روایت شده است:

«هنگامی که وحی بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل می‌شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله کاتب وحی را فرا می‌خواند و می‌فرمود: این آیات را در فلان سوره در فلان قسمت قرار دهید»[1].

و این کار با نهایت دقّت انجام می‌شد.

۳ ــ در احادیث صحیحه آمده است:

«جبرئیل امین در هر ماه رمضان قرآن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می‌کرد. این کار در هر سال یک مرتبه انجام می‌شد و در سال وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله دومرتبه انجام شد»[2].

ورسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که در سینه داشت، بر حافظان قرآن که بسیار بودند، عرضه می‌کرد و صاحبان مصحف نیز قرآن خود را بر پیامبراکرم صلی الله علیه و آله عرضه می‌کردند تا اشتباهات احتمالی را تصحیح کنند.

از ابن قتیبه نقل شده است:

«آخرین عرضه، بر مصحف زید بن ثابت بوده است».[3]

---

۱ ــ المستدرک: ۲/ ۲۲۲؛ الجامع الصحیح (سنن ترمذی): ۵/ ۲۷۲، تاریخ یعقوبی: ۲/ ۴۳؛ البرهان، زرکشی: ۱/ ۳۰۴؛ مسند احمد: ۱/ ۶۹ و ۵۷؛ تفسیر قرطبی: ۱/ ۶۰.

۲ ــ صحیح بخاری: ۶/ ۳۱۹؛ مجمع الزوائد: ۹/ ۲۳؛ کنز العمال: ح۳۴۲۱۴؛ از طریق ما چیزی وارد نشده است، مگر آنچه شیخ مفید در ارشاد: ۱/ ۱۸۱ نقل کرده و از او در إعلام الوری، مناقب آل ابی طالب و کشف الغمه آمده است.

۳ ــ المعارف: ۲۶۰.

و در روایت ابن عبدالبر، از ابی ظبیان آمده است:

«آخرین عرضه، بر مصحف عبدالله بن مسعود بوده است».[۱]

۴ــ در روایات متعددی آمده است که صحابه، در زمان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله قرآن را از اوّل تا آخر آن، ختم می‌کردند و آن حضرتصلی‌الله‌علیه‌وآله احکامی را در این مورد برای آنان وضع فرموده بود و ایشان را به ختم قرآن تحریض می‌فرمود.

از آن حضرتصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است:

«إنّ لصاحب القرآن عند کل ختم دعوةٌ مستجابَةٌ».[۲]

«برای قاری قرآن، پس از هر ختم قرآنی، یک دعای مستجاب وجود دارد.»

و از آن حضرتصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است:

«من قرأ القرآن في سبع فذلك عمل المقرّبین و من قرأه في خمس فذلك عمل الصدّیقین».[۳]

«هرکس قرآن را در هفت روز قرائت کند، این از عمل مقرّبین است و هرکس آن را در پنج روز قرائت کند، این از عمل صدّیقین است.»

و فرمود:

«مَنْ شهد فاتحة الکتاب حین یستفتح کان کمن شهد فتحاً في سبیل الله و مَنْ شهد خاتمته حین یختمه کان کمن شهدالغنائم».[۴]

---

۱ ــ الاستیعاب: ۳/ ۹۹۲.

۲ ــ کنز العمّال: ۱/ ح ۲۲۸۰.

۳ ــ کنز العمّال: ۱ ح ۲۴۱۷.

۴ ــ کنز العمّال: ۱ ح ۲۴۳۰.

هرکس فاتحهٔ الکتاب را هنگامی که قرآن را باز می‌کند، ملاحظه کند، مثل کسی است که شاهد فتحی در راه خدا بوده است و هر کس خاتمهٔ قرآن را هنگام ختم قرآن مشاهده کند، مثل کسی است که شاهد غنایم بوده است».

معنای این حدیث آن است که: قرآن در زمان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به صورت مجموعه‌ای مدوّن و مرتّب شناخته می‌شده است.

از محمد بن کعب قرظی روایت شده است:

«از کسانی که در حیات رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله قرآن را ختم می‌کردند: عثمان، علی‌علیه‌السلام و عبدالله بن مسعود بودند».(۱)

مرحوم طبرسی می‌نویسد:

«جمعی از صحابه از قبیل عبدالله بن مسعود، ابیّ بن کعب و دیگران، چندین بار قرآن را در حضور پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله ختم کردند».(۲)

و روایت شده است:

«آن حضرت‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به عبدالله بن عمرو بن عاص دستور داد که در هر هفت، یا سه شب، یک بار قرآن را ختم کند و او در هر شب، یک بار قرآن را ختم می‌کرد».(۳)

---

۱ ــ الجامع لاحکام القرآن: ۱/ ۵۸.

۲ ــ مجمع البیان: ۱/ ۸۴.

۳ ــ سنن دارمی: ۲/ ۴۷۱؛ سنن ابی داوود: ۲/ ۵۴؛ الجامع الصحیح (سنن ترمذی): ۵/ ۱۹۶؛ مسند احمد: ۲/ ۱۶۳.

و به سعد بن منذر دستور داد:

«در هر سه شب، یک بار قرآن را ختم کند و او این کار را انجام می‌داد تا از دنیا رفت».[۱]

۵ ـ صحابه به تدوین قرآن در صحف و الواح اقدام می‌کردند و به حفظ و تلاوت قرآن اکتفا نمی‌کردند. در مورد چگونگی اسلام آوردن عمر بن خطّاب آمده است:

«یک مرد قریشی به او گفت: چه نشسته‌ای که خواهرت از دین تو خارج شده است؟! او به سوی خانهٔ خواهرش حرکت کرد و بدون اجازه وارد خانه‌اش شد و سیلی محکمی به صورتش زد. پس ازآن که دعوا و مشاجره آرام شد، چشمش به صفحه‌ای افتاد که در گوشه‌ای از خانه بود و بر آن نوشته شده بود: ﴿**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ * سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**﴾[۲] سپس صفحهٔ دیگری را دید که در آن نوشته شده بود: ﴿**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى**﴾[۳] او پس از آن که این کلام معجزه آسای آسمانی را دید، اسلام آورد».[۴]

---

۱ ـ مجمع الزوائد: ۷/ ۱۷۱.

۲ ـ حدید (۵۷): ۱.

۳ ـ طه (۲۰) : ۲ ـ ۱.

۴ ـ الموسوعة القرآنية: ۱/ ۳۵۲، به نقل از السيرة النبوية، ابن هشام: ۱/ ۳۷۰ ـ ۳۶۷، این تنها نصی است که از کتابت قرآن در مکه و قبل از هجرت حکایت می کند.

همین دلالت می‌کند بر این که مسلمانان از همان ابتدای اسلام، قرآن را با املای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نوشتند و این نوشتارها را مسلمانان دست به دست و نسخه برداری می‌کردند.

۶ ـ عدّه‌ای از صحابه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کردند که بنا به روایت عبدالله بن عمر و انس بن مالک[۱]، چهار نفر بودند و بنابر روایت محمّد بن کعب قرظی[۲]، پنج نفر بودند و بنا به روایت شعبی[۳]، شش نفر بودند. ابن حبیب هم در **المحبّر**[۴] آنان را شش نفر دانسته و ابن ندیم در الفهرست[۵]، تعدادشان را به هفت نفر رسانده‌است.

منظور از جمع آوری در این جا حفظ قرآن نیست؛ زیرا تعداد حافظان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از آن بوده‌اند که در چهار، یا هفت نفر محدود شوند؛ چنان که در دلیل اوّل به این مطلب اشاره شد.

---

۱ ـ طبقات ابن سعد: ۲/ق۲/ ۱۱۲؛ البرهان ، زرکشی: ۳۰۵/۱؛ الاصابه: ۵۰/۲؛ مجمع الزوائد: ۳۱۲/۹.

۲ ـ مناهل العرفان: ۱/ ۲۳۶؛ الجامع لاحکام القرآن: ۱/ ۵۶؛ اُسدُ الغابة: ۴/ ۲۱۶؛ الجامع الصحیح: ۵/ ۶۶۶.

۳ ـ طبقات ابن سعد: ۲/ ق ۲/ ۱۱۳؛ فتح الباری: ۹/ ۴۸؛ مناهل العرفان: ۱/ ۲۳۷؛ حیاة الصحابة: ۳/ ۲۲۱.

۴ ـ المحبر: ۲۸۶.

۵ ـ الفهرست: ۴۱.

در این جا به اسامی جمع آوری کنندگان قرآن در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره می‌شود که حاصل جمع روایات وارد شده در این موضوع است. آنان عبارتند از:

۱ـ ابی بن کعب.

۲ـ ابوایّوب انصاری.

۳ـ تمیم داری.

۴ـ ابو الدرداء.

۵ ـ ابوزید ثابت بن زید بن نعمان.

۶ـ زید بن ثابت.

۷ـ سالم، آزاد کردهٔ ابن حذیفه.

۸ ـ سعید بن عبید بن نعمان (در الفهرست آمده است: سعد).

۹ـ عباده بن صامت.

۱۰ـ عبدالله بن عمرو بن عاص.

۱۱ـ عبدالله بن مسعود.

۱۲ـ عبید بن معاویه بن زید.

۱۳ـ عثمان بن عفّان.

۱۴ـ علی بن ابی طالب.

۱۵ـ قیس بن السکن.

۱۶ـ قیس بن ابی صعصعة بن زید انصاری.

۱۷ـ مجمع بن جاریه.

۱۸ـ معاذ بن جبل بن أوس.

۱۹ـ ام ورقه بنت عبدالله بن حارث.

بعضی از این افراد، دارای مصحفهای مشهور بوده‌اند، مانند علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود.

۷ـ در بسیاری از آیات قرآن کریم، لفظ کتاب بر آن اطلاق شده است. روشن است که اطلاق لفظ کتاب بر مطالبی که در اذهان و سینه‌ها می‌باشد، صحیح نیست بلکه باید نوشتهٔ مدوّنی باشد تا بدان کتاب گفته شود. همچنین در حدیث معروف ثقلین آمده است که پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«إنّي تاركٌ فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي».(۱)

«من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم را» .

همین حدیث، دلیل بر آن است که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله قرآن را به صورت مکتوب و در هیئت یک کتاب به یادگار گذاشته است.

۸ ـ بعضی از روایات دلالت می کنند بر این که در عهد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله مصاحفی نزد اصحاب بوده که برخی کامل و برخی ناقص بوده‌اند و اصحاب، آنها را تلاوت کرده و دست به دست می کردند و پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله برای این مصاحف، سفارشاتی را صادر فرموده بودند.

---

۱ ـ صحیح مسلم: ۴/ ۱۸۷۳؛ سنن ترمذی: ۵/ ۶۶۲؛ سنن دارمی: ۲/ ۴۳۱؛ مسند احمد: ۴/ ۳۷۱و ۳۶۷، و۵ ح ۱۸۲؛ المستدرک: ۳/ ۱۴۸.

از أوس ثقفی روایت شده است: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«قراءة الرجل في غير المصحف الـف درجـة و قراءتـه فـي المصحف تضاعف على ذلك ألفَي درجة».[1]

«قرائت قرآن از روی غیرمصحف، هزار درجه و قرائـت قـرآن از روی مصحف، دوهزار درجه بر آن می افزاید».

عایشه از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است:

«النظر في المصحف عبادةٌ».[2]

«نگاه کردن در مصحف، عبادت است ».

ابن مسعود از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است:

«أديموا النظر في المصحف».[3]

«نگاه کردن به مصحف را استمرار ببخشید ».

ابوسعید خدری، از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است:

«أُعْطُوا أعينكم حظَّها من العبادة».

«سهم چشمهایتان را از عبادت ادا کنید » .

پرسیدند: « سهم چشم از عبادت کدام است ای رسول خدا؟».

فرمود:

«النظر في المصحف و التفكر فيه و الاعتبار عند عجائبه»؛[4]

---

۱ ـ مجمع الزوائد: ۷/ ۱۶۵؛ البرهان زرکشی: ۱/ ۵۴۵.
۲ ـ البرهان، زرکشی: ۱/ ۵۴۶.
۳ ـ مجمع الزوائد: ۷/ ۱۷۱.
۴ ـ کنزالعمّال: ۱/ ح ۲۲۶۲.

«نگاه‌کردن درمصحف‌و تفکّر در آن و عبرت گرفتن از عجایب آن».

و فرمود:

«أفضل عبادةِ اُمّتي تلاوة القرآن نظراً».[۱]

«برترین عبادت امّت من این است که با نگاه به قرآن، آن را تلاوت نمایند».

و فرمود:

«مَنْ قرأ القرآن نظراً مُتِّع ببصره مادام في الدنيا».[۲]

«هرکس قرآن را با نگاه به آن قرائت کند، مادامی که در دنیاست، چشمش بهرهٔ خود را برده است ».

تمام این روایات، دلالت می‌کنند بر این که اطلاق لفظ «مصحف» بر«کتاب کریم»، در زمان خلفا نبوده است؛ چنان که بعضی از روایات بدان اشاره می‌کنند بلکه قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مصحفهایی جمع آوری و تدوین شده بود.

علاوه بر آنچه گذشت، باید بگوییم که: یک نسخه از مصحف نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگه داری می‌شد.

در حدیث عثمان بن ابی العاص آمده است:

« وقتی‌که هیأتی از ثقیف، پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بودند، نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله رفتم و درخواست کردم تا مصحف خودش را به من بدهد و او آن را به من عطا فرمود».[۳]. بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مصحفی

---

۱ ـ کنز العمّال: ۱ /ح ۲۳۵۹ و۲۳۵۸ و۲۲۶۵.

۲ ـ کنز العمّال: ۱/ ح ۲۴۰۷.

۳ ـ مجمع الزوائد: ۳۷۱/۹؛ حیاة الصحابه : ۳/ ۲۴۴.

را در خانه‌اش در کنار رختخواب خود گذاشته بود که بـر بـرگ و پوست درخت خرما، پارچه و استخوان کتف شتر نوشته شده بـود و به علی علیه السلام دستور داد که آنها را مرتّب و منظّم کند.

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«آلیت بیمین أنْ لا أرتدي برداء إلا الی الصلاة حتی أجمَعُهُ».[1]

«قسم خوردم که عبایم را به دوش نیندازم مگر برای نماز تا قـرآن را جمع آوری کنم.»

چنان‌که اشاره شد، این قرآن شامل تنزیل‌و تأویـل بـود و طبـق زمان نزول، مرتب شده بود.

مطالبی که گذشت، دلایل قاطعی است بر ایـن کـه تمـام قـرآن کریم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تدوین شده است و دارای اوّل و آخر مشخّص بوده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خودشان بـر کتابـت قـرآن نظارت مستقیم داشته‌و دستور می‌داده‌اند که هر قـسمتی، در کجـای قرآن قرار داده شود. در این صورت، چگونه ممکن است کـه ادّعـا شود جمع آوری و تدوین قرآن تا زمان ابوبکر به تأخیر افتاده است و به شهادت دو نفر برای اثبات قرآن بودن یک آیه احتیـاج بـوده است‌و‌می‌بایست‌آنان شهادت بدهند که آیه‌ها را از رسـول خـدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند؟!

---

۱ ــ کنزالعمّال: ۲/ ۴۷۹۲.

فصل سوّم

بررسی احتمالات وقوع تحریف

شکّی در این نیست که قرآن کریم به شکل وسیعی گسترش یافته و معروف شده بود و به شکل منظّم و مرتّبی بعد از خلافت عثمان، تدوین گردیده بود. در این زمان نسخه‌های متعدّدی از قرآن تهیّه شده و به نقاط مختلف ارسال شده بود تا این نسخه‌ها معیار و ملاک قرائت و عمل باشند و دستورات شدیدی صادر شده بود که کسی از نسخه‌های دیگر استفاده نکند و آنها را ملاک قرار ندهد.

برای روشن شدن این مطلب که قرآن کریم از دستبرد تحریف مصون مانده است، اوضاع وزمانهایی را که احتمال دارد در آنها، تحریف در قرآن واقع شده باشد، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ـ احتمال دارد که تحریف در زمان شیخین به صورت تصادفی و بدون قصد حذف کردن چیزی از قرآن واقع شده باشد و علّت آن، غفلت از بعضی از آیات، یا عدم دسترسی به آنها بوده است؛ چنان‌که قصّهٔ جمع‌آوری قرآن کریم که بخاری‌آن را روایت کرده است، این فرض را مطرح می‌کند.

۲ ـ تحریف در زمان شیخین و به صورت عمدی واقع شده باشد با فرض این که آنها به صورت برنامه ریزی شده این کار را انجام دادند.

۳ ـ تحریف در زمان عثمان به وقوع پیوسته باشد.

۴ ـ تحریف در زمان بنی امیّه واقع شده باشد؛ چنان که این کار به حجاج بن یوسف ثقفی نسبت داده شده است.

احتمال پنجمی نیز داده می‌شود که تحریف با این احتمال قابل تصوّر نیست و آن این است که فرض کنیم تحریف به وسیلهٔ بعضی از مردم عادی واقع شده باشد. این احتمال قابل طرح نیست؛ زیرا مردم عادی با وجود حکومت دینی که قرآن کریم را به خوبی می‌شناسد و از آن حمایت و محافظت می کندو مرجع رسمی برای تعیین آیات و کلمات قرآن نزد مردم می‌باشد، قدرت چنین کاری را ندارند.

[بررسی]حالت اوّل: احتمال وقوع تحریف در زمان شیخین به صورت تصادفی

این احتمال از دو ناحیه مورد اشکال قرار می گیرد:

الف: ثابت شده است که عملیّات جمع و تدوین کامل قرآن کریم در زمان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به اتمام رسیده است. در این صورت جای آن نیست که تصور کنیم شیخین دچار غفلت، یا اشتباه شده‌اند؛ چنان‌که جای‌آن نیست تا احتمال دهیم بعضی از آیات به دست آنان نرسیده است.

ب ـ عوامل وزمینه‌های فراوانی فراهم بوده است تا قرآن کریم به صورت کامل پیش عدّهٔ زیادی از مسلمانان وجود داشته باشد. این وضع باعث شده است که قرآن کریم به صورت کامل و بدون هیچ نقص و کمبودی به دست شیخین برسد. این عوامل و زمینه‌ها را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد.

۱ـ قرآن کریم از زیباترین و بلیغ‌ترین متون ادبی به شمار می‌رفته است و عربها اهتمام زیادی به حفظ این متون داشتند، زیرا فرهنگ خاص، ایشان را از جهت تعبیرات، یا از جهت فکری و اجتماعی تشکیل می‌داده است. ما می‌توانیم این اهتمام شدید را در زندگی خصوصی و عمومی ایشان ببینیم. آنان اشعار و متون ادبی را حفظ می‌کردند و از بر می‌خواندند و حتی جلساتی برای مسابقه و رقابت در این زمینه تشکیل می‌دادند. آنان بعضی از متون ادبی را در مکانهای مقدّس نگهداری می‌کردند و بدین وسیله اعجاب و علاقهٔ خویش را به این متون اظهار می‌داشتند؛ چنان که معلقات سبع، یا عشر را در کعبهٔ معظّمه آویزان کرده بودند.

همین رسم و عادت عربها باعث شد که عدّهٔ بسیاری در آن روزگار، به حفظ قرآن و از بر خواندن آن اهتمام بورزند.

۲ـ قرآن کریم به عنوان یکی از ستونهای اصلی فرهنگ و اندیشه‌وعقیدهٔ مسلمانان به شمار می‌رفت. از این رو، اهتمام ویژه‌ای نسبت به این کتاب آسمانی داشتند. و همین امر باعث شد که پیامبر

اکرمﷺ به دقّت و با جدّیّت به تدوین قرآن همّت بگمارد تا آن را از دسترس تحریف و تضییع، دور نگاه دارد. مسلمانان به حفظ و از بر خواندن قرآن می‌پرداختند تا با افکار و اندیشه‌ها و فرهنگ و مفاهیم قرآنی، به خوبی آشنا شوند و در زندگی به‌کار گیرند.

۳ ـ از آن‌جا که قرآن کریم، جایگاه فکری و فرهنگی ویژه و ممتازی داشت، هرکس که به جمع آوری قرآن همّت می‌گمارد، دارای موقعیّت اجتماعی ممتازی در میان مردم می‌شد؛ چنان که در عصر حاضر برای علما و دانشمندان، احترام ویژه‌ای قایل هستند.

این موقعیّت وجایگاه ممتاز اجتماعی، می‌تواند یکی از عوامل مهم برای حفظ و از بر خواندن قرآن باشد. تاریخ، گواهی می‌دهد که قاریان وحافظان در جامعهٔ اسلامی از قداست خاص وموقعیّت ویژهٔ برخوردار بوده‌اند وهمین باعث می‌شده‌است که عدهٔای به حفظ و تدوین قرآن، همّت گمارند.

۴ـ پیامبر اکرمﷺ که راهنمای امّت اسلامی بود، مسلمانان را دائماً به حفظ و تلاوت قرآن کریم تشویق می‌کرد و می‌دانیم که رسول اللهﷺ جایگاه ویژه‌ای در دلهای مسلمانان داشته و بر رفتار و اندیشه های مسلمانان بسیار تأثیرگذار بوده است، همین باعث می‌شده است که مسلمانان با قطع نظر از الزام شرعی برای اجرای سفارشات وتوصیه‌های آن حضرتﷺ به حفظ قرآن، همّت بگمارند.

۵ ـ ثواب بسیاری که خداوند برای حافظان و قاریان قرآن در نظر گرفته بود، باعث می‌شد که مسلمانان رغبت زیادی به حفظ و قرائت قرآن کریم نشان دهند. به خصوص که‌آنان تازه مسلمان بودند و می‌خواستند که اسلام در تمام افکار و رفتارهایشان نمود داشته باشد.

بعضی، یا تمام این عوامل، تأثیر به سزایی در زندگی مسلمانان داشتند. تاریخ اسلام از وجود تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن خبر می‌دهد که دارای عقاید ثابت و استواری بودند و نقش محوری در حیات اجتماعی مسلمانان ایفا می‌کردند و در اختلافات سیاسی که مسلمانان بدان دچار می‌شدند، این افراد به عنوان ملاک و میزان ترجیح یکی از متخاصمین به شمار می‌رفتند.

۶ ـ علاوه بر اینها طبیعی است هر مسلمانی که توانایی تدوین و کتابت قرآن را داشته، به تدوین و کتابت آن اهتمام ورزیده است؛ زیرا هر جماعت، یا امّتی که به چیزی اهتمام بورزد و آن را تعبیری از حیات اجتماعی خویش ببیند، سعی می کند که آن را به هر وسیله حفظ و نگهداری کند و تردیدی در این نیست که «کتابت»، یکی از بهترین راههای حفظ قرآن بوده است، از این رو، می بینیم که در بعضی از نصوص به وجود تعداد زیادی از مصاحف، یا سوره های مختلف قرآن نزد بسیاری از صحابه اشاره شده‌است؛ بنابراین، در سایۀ این عوامل و زمینه‌ها قرآن‌کریم در دسترس صحابه قرار داشته استو عاقلانه نبوده است که تحریف در نتیجۀ غفلت، یا اشتباه، یا عدم دسترسی به برخی از آیات قرآنی واقع شده باشد.

[بررسی]حالت دوّم:وقوع تحریف‌درزمان شیخین به‌صورت برنامه ریزی شده

این احتمال به طور مطلق درست نیست؛ زیرا تحریف عمدی می‌تواند به واسطهٔ یکی از دو علّت ذیل باشد:

اوّل: به سبب میل و رغبت شخصی.

دوم: برای محقّق کردن اهداف سیاسی مثل این که آیاتی وجود داشته باشد که بر موضوعات و مفاهیم خاصّی تصریح کرده باشد و این با حکومت شیخین، یا اهداف سیاسی آن دو منافات و تعارض داشته باشد، مثل این که نصّی بر خلافت علی‌علیه‌السلام یا طعن و ایراد نسبت به این دو وجود داشته باشد.

در مورد علّت **اوّل**، باید به امور ذیل توجّه داشت:

۱ـ اقدام شیخین به این کار، به معنای زیرپا گذاشتن قاعده‌ای است که حکومت در آن زمان بر آن بنیانگذاری شده بود؛ حکومت در آن زمان بر اساس جانشینی رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و سرپرستی امّت اسلامی تشکیل شده بود و عاقلانه نیست که آنان اقدام به تحریف قرآن نمایند و با اسلام دشمنی کنند، بدون آن که سود دینی، یا دنیوی به دست آورند. آیا چنین اقدامی جز به معنای گسترش معارضاتی بود که در آن زمان وجود داشت؟! آیا این اقدام باعث نمی‌شود که کودتایی فراگیر و سازمان یافته که قوی‌ترین دلیل مخالفت را به دست گرفته، علیه حکومت مرکزی شکل گیرد؟

۲ــ امّت اسلامی در آن زمان، دارای پشتوانهٔ اجتماعی و سیاسی قوی‌ای بود که مانع از هرگونه حرکت مخالفی می‌شد. این پشتوانهٔ قوی باعث می‌شد که اقدام علیه اسلام به راحتی امکان پذیر نباشد و مسلمانان به شدّت با آن برخورد می‌کردند. مسلمانان به قرآن به عنوان یک امر بسیار مقدّس می‌نگریستندو آن را کلام الله می‌دانستند که هیچ تغییر، یا تبدیلی را حتّی به وسیلهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌پذیرد؛ چنان‌که خود قرآن به این امر تأکید می‌ورزد[1].

مسلمانان در سایهٔ مفاهیم و آیات و احکام قرآن، به جهاد در راه خدا پرداختند و در مدّت ۲۳ سال، با قرآن زیستند و جان خود را برای اهداف قرآن فدا کردند و در نظر آنان، تصرّف در قرآن به معنای خروج از دایرهٔ دین و ارتداد بود.

۳ ــ حکومت در زمان شیخین از اعتراضاتی که گاهی به خاطر اشتباهات خلیفه در تطبیق بعضی از احکام به وجود می‌آمد، در امان نبود. با وجود این، در تاریخ نمی‌بینیم که اشاره‌ای به اعتراض علیه تحریف، یا تبدیل قرآن رخ داده باشد.

اگر در زمان شیخین اقدامی برای تحریف و تبدیل قرآن صورت گرفته چگونه است که مسلمانان هیچ اعتراض و اقدامی در زمان شیخین، یا بعد از آن نکرده‌اند؟!

---

۱ ــ ﴿... قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ...﴾، بگو: من اجازه ندارم آن را از پیش خود تغییر و تبدیل دهم، جز از آنچه بر من وحی می شود، پیروی نمی کنم، یونس: (۱۰): ۱۵.

از این توضیحات، موضع ما در قبال علّت دوّم روشن می‌گردد:

اوّل: از آن‌جا که مسلمانان، قرآن را کتابی مقدّس می‌دانستند که از جانب خدای تعالی نازل شده هیچ تغییر و تبدیلی را در آن روا نمی‌دانستند.

دوّم: انجام چنین کاری بدون معارضه و درگیری ممکن نبوده است و ما در تاریخ، ذکری از معارضه و درگیری با خلیفه بر سر این امر را نمی‌بینیم.

سوّم: در تاریخ، نصوص سیاسی بسیاری می‌بینیم که در بردارندهٔ ملاحظاتی در مورد تصرّفات ابوبکر و عمر است، مثل مناقشه‌های سیاسی که حضرت زهراعليها السلام علیه آنان بپا کرد و بعد از او امیرالمؤمنین‌عليه السلام وکسانی که به امامت وی ایمان داشتند،آن را ادامه دادند و در این مدّت، از هیچ نصّ قرآنی که در قرآن موجود در دسترس ما نباشد، استفاده نکرده‌اند واگر چنین نصوصی موجود بود، طبیعی است که آن را برای اثبات مدّعای خویش به کار می‌بردند و حق خویش را ثابت می‌کردند، در حالی که چنین نشده است.

[بررسی] حالت سوّم: وقوع تحریف در زمان عثمان

این احتمال، بسیار بعیدتر به نظر می‌رسد؛ زیرا:

الف: اسلام و در کنار آن، قرآن کریم، به شکل وسیعی بین مردم در نقاط مختلف منتشر شده بود و مدّت زیادی می‌گذشت که مردم

با قرآن زندگی می‌کردند. در این صورت برای عثمان امکان نداشته است که چیزی از آن بکاهد وحتّی کسی که بالاتر و قوی‌تر از عثمان باشد، نمی‌توانسته است که چنین کاری بکند تا چه رسد به عثمان که مردم به علّت بعضی از خلافهایش علیه او اعتراض کردند و او را کشتند.

ب: نقص و حذف، یا در آیاتی صورت گرفته است که هیچ ارتباطی با خلافت عثمان نداشته است، در این صورت دلیلی نداشته است که وی مشکل بزرگی برای حکومت خود ایجاد کند و یا این که نقص و تحریف در آیاتی صورت گرفته است که علیه خلافت عثمان بوده است، در این صورت، چنین آیاتی راه را بر عثمان بسته و مانع از رسیدن وی به خلافت می‌شدند.

ج: اگر عثمان اقدام به تحریف قرآن می‌کرد، مخالفانش این عمل را مجوّزی برای قیام علیه او قلمداد می‌کردند و بدان استشهاد می‌نمودند، در حالی که چنین ادّعایی به وسیلهٔ مخالفان وی مطرح نشده است.

د: اگر عثمان مرتکب چنین عملی می‌شد، امام علی‌علیه‌السلام موضع خود را در قبال این اقدام به وضوح بیان می‌کرد و بر بازگرداندن حق به جایگاه اصلی خویش اصرار می‌ورزید. وقتی که ما می‌بینیم حضرت علی‌علیه‌السلام تأکید می‌کند اموالی را که عثمان به ناحق به خویشان و نزدیکانش بخشیده است را به بیت المال بازخواهد گردانید و می‌فرماید:

«و الله لو وجدتُهُ قد تزوّج به النساء وملك به الاماء لرددته، فإنّ فيالعَدل سعةٌ و من ضاق عليه العدل فالجورُ عليه أضيق»[1].

«به خدا قسم! اگر اموالی به ناحق گرفته شده ای را ببینم که به وسیلهٔ آن، زنان به نکاح درآورده شده اند و کنیزهایی خریداری شده اند، آن اموال را به بیت المال باز خواهم گردانید. همانا در عدل گشایش است و هرکس که عدل بر او سخت باشد، باید بداند که جور و ستم بر او سخت تر است».

همچنین می‌بینیم که آن حضرت علیه السلام علیه والیان منحرف عثمان، موضع شدیدی می‌گیرد و در این صورت برای ما یقین حاصل می‌شود که سکوت آن حضرت علیه السلام در قبال این امر مهم، دلیل بر آن است که چنین امری واقع نشده است.

[بررسی] حالت چهارم: وقوع تحریف در زمان بنی امیّه

پس از بیان مناقشات مفصّل دربارهٔ حالتهای قبلی، موضع ما در قبال حالت چهارم روشن‌است. معلوم است که حجّاج بن یوسف ثقفی، یا والیان دیگر، برایشان امکان نداشته است که قرآن را تحریف کنند، در حالی که اسلام و قرآن، شرق و غرب عالم را فراگرفته بود.

علاوه بر این، آنان انگیزه و دلیلی نداشته‌اند تا به این کار خطرناک اقدام کنندکه پایه‌های حکومت ایشان را به لرزه درمی آورده است[2].

---

۱ ــ شرح نهج البلاغه: ۲۶۹/۱.

۲ ــ علوم القرآن شهید سیّد محمّد باقر حکیم: ۱۱۴ ــ ۹۹، چ سوم.

نتیجه:

بدین ترتیب، نتیجه گرفته می‌شود که تحریف نصوص قرآنـی در عهد هیچ یک از خلفا تا زمان حاضر امکان نداشته است و تلاش بـرای اثبات عدم تحریف، لزومی نـدارد؛ زیـرا تحقّـق تحریـف در واقعیّـت اجتماعی و تاریخی مسلمین، امکان نداشته است. و روایاتی کـه بعـضی برای اثبات تحریف بدانها استناد می‌کنند، روایـاتی اسـت کـه قـدرت علمی لازم را ندارد تا چیزی را اثبات کند که تحقّق آن امکـان نـدارد. برای همین علمای اسلام از این روایات اعـراض کـرده و بـا قاطعیّـت تصریح کرده‌اندکه قرآن از هرگونه نقـصان و زیـاده‌ای بـه دور بـوده است.

فصل چهارم

تصریحات علمای اسلام بر سلامتی قرآن از تحریف

علمای اسلام به طور عام و علمای شیعه به طـور خـاص، در طـیّ قرون متمادی به صراحت اعلام کرده‌اند که: قـرآن از هـر تحریفـی مصون بوده است. کسانی هم که شیعه‌را متّهم می‌کنند به این که قایل به تحریف در قرآن است، تصریحات روشن علمای امامیّـه را نادیـده می‌گیرند.

در این قسمت، به تصریحات علمای شیعه در طیّ قرون متمـادی تا عصر حاضر اشاره می‌شود:

۱ ـ شیخ المحدّثین، أبوجعفر محمّدبن‌علیّ بن حسین صـدوق (متوفّای سال ۳۸۱ هـ .ق). در رساله‌ای که معتقدات شیعه را بیـان مـی‌کنـد، می‌نویسد:

«اعتقاد ما این است قرآنی خداوند بر پیامبرش نازل فرموده است، همـان قرآنـی اسـت کـه بـه صـورت مـدوّن در دسـترس مـردم می باشد و بیشتر از این نبوده است و تعداد سوره ها بنـابر قـول معروف، ۱۱۴ سوره می باشد».

سپس گفته است:

«کسانی که به ما این تهمت را می‌زنند که ما قایل به این هستیم که قرآن بیش از این بوده است، کذّاب هستند».[۱]

۲ـ شیخ محمّد بن محمّد بن نعمان، ملقّب به مفید،(متوفّای سال ۴۱۳ هـ .ق) می‌نویسد:

«جماعتی از امامیّه قایل به این هستند که از قرآن حتّی یک کلمه کم نشده است، امّا آنچه از تأویل و تفسیر معانی که در مصحف امیرالمؤمنین بوده است، حذف شده است. این تأویل و تفسیرها اگرچه بیانگر حقیقت تنزیل بوده امّا جزء کلام الله ـ که معجزهٔ جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است ـ نبوده است. و به نظر من این قول صحیح‌تر از قولی است که می‌گوید: کلماتی از قرآن حذف شده است و من همین قول را اختیار می‌کنم و از خدا توفیق دستیابی به راه درست را خواستارم».[۲]

۳ ـ شریف مرتضی علیّ بن حسین موسوی، ملقّب به علم الهدی (متوفّای سال ۴۳۶ هـ ق) می‌نویسد:

«علم به صحت نقل قرآن، همانند علم به وجود سرزمین‌ها و حوادث بزرگ و وقایع عظیم و کتابهای مشهور و اشعار مکتوب عرب است. همانا عنایت شدید وانگیزه‌های قوی برای نقل و حفاظت

۱ـ کتاب اعتقادات الامامیّه چاپ شده با شرح الباب الحادی عشر: ۹۴ ـ ۹۳.

۲ ـ اوائل المقالات فی المذاهب المختارات: ۵۶ ـ ۵۵.

از قرآن‌کریم وجود داشته است و این عنایت و انگیزه بیش از حدّ تصوّر ما بوده است؛ زیرا قرآن کریم، معجزهٔ نبوّت و منبع علوم شرعی و احکام دینی بوده است و علمای اسلام تمام تلاش و کوشش خویش را برای حفظ و حراست از آن مبذول می‌داشتند به گونه‌ای که کوچکترین اختلافات در إعراب وقرائات وحروف و آیات را به دقّت می‌شناختند. با این وضع و با این عنایت صادقانه و ضبط و ثبت شدید مسلمین نسبت به قرآن چگونه، ممکن است که تغییر، یا نقصی در قرآن واقع شده باشد؟!».

وی می نویسد: «علم به اجزای قرآن مانند علم به‌کلّ قرآن است، این مطلب مانند کتابهای تألیفی چون کتاب سیبویه و مزنی است که اگر بابی به کتاب سیبویه و مزنی اضافه شود، به زودی فهمیده می‌شود و معلوم است که توجّه و عنایت به حفظ و حراست از قرآن، به مراتب بیشتر و شدیدتر از توجّه و عنایت به کتابهای علما و دیوان شعرا بوده است».

او تأکید می‌کند که قرآن در زمان رسول خداﷺ به همین صورتی که الآن در دسترس ماست، جمع‌آوری و تدوین شده بود و برای این مدّعای خود استدلال می‌کند که:

«تمام قرآن در عهد پیامبرﷺ مکتوب و حفظ می‌شد و حتّی آن حضرت جمعی از اصحاب را معیّن کرده بود تا قرآن را حفظ کنند و قرآن نزد پیامبر اکرمﷺ تلاوت می‌شد و افرادی همانند عبدالله بن مسعود و ابیّ بن کعب، بارها قرآن را در محضر پیامبر اکرمﷺ

ختم می‌کردند تا اشتباهات احتمالی را تصحیح فرماید. تمام این امور به ما می‌فهماند که قرآن در عصر رسول خداصلّی‌الله‌علیه‌وآله در مجموعه‌ای جمع آوری و تدوین شده بود.» [1]

او متذکّر می‌شود کسیکه از امامیّه و حشویّه با این قول مشهور «که قرآن تحریف نشده است» مخالفت می‌کند، اعتنایی نمی شود؛ زیرا مخالفت اینان به خاطر روایات ضعیفی است که‌گمان کرده‌اند که آنها صحیح می‌باشد و معلوم است که نباید به خاطر روایات ضعیف وسست، از چیزی‌که صحّت آن مورد قطع و یقین‌است، دست برداشت».

موضع سیّد مرتضی‌آن چنان معروف مشهور بوده است که وقتی نزد بزرگان از علمای اهل سنّت ذکر شد، آنان برآن افزودند که: «سیّد علم الهدی کسی را که قایل به تحریف قرآن بوده تکفیر می‌کرده‌است».

ابن حجر عسقلانی، از ابن حزم نقل‌کرده‌است‌که:

«سیّد مرتضی از بزرگان معتزله به شمار می‌رفت و امامی بود، امّا کسی‌را که قایل به تغییر و نقص و اضافه در قرآن بود، تکفیر می‌کرد. همچنین ابوقاسم رازی و ابویعلی طوسی که از دوستانش بودند، همین عقیده را داشتند». [2]

---

۱ ــ این مطلب در مجمع البیان: ۱/ ۱۵ به نقل از المسائل الطرابلسیات سیّد مرتضی آمده‌است.
۲ ــ لسان المیزان: ۴/ ۲۲۳.

۴ ـ شیخ محمّد بن حسن، ابوجعفر طوسی، ملقّب به شیخ الطائفه، (متوفّای سال ۴۶۰ هـ.ش) در مقدّمهٔ تفسیرش می‌نویسد:

«مقصود از این کتابِ تفسیر، بیان معانی و فنون و اغراض آن است، و اما بحث در مورد زیاده و نقصان، از شأن قرآن کریم به دوراست، زیرا زیاد شدن چیزی بر قرآن، اجماعاً باطل است و نقصان هم خلاف نظر مسلمین است، قول صحیح مذهب ما نیز بر بطلان قول به نقصان می‌باشد. وسیّد مرتضی این قول را اثبات و بر آن تأکید کرده است و ظاهر روایات همین را می‌رساند.

ولی روایات بسیاری از طرق خاصّه و عامّه در مورد نقص بسیاری از آیات قرآن و جابه‌جایی آنها نقل شده است که چون خبر واحد هستند، موجب علم و عمل نمی‌گردند و بهتر این است که از آنها اعراض شود و ذهنها مشغول آن نگردد؛ چون تأویل آنها ممکن است. وبر فرض که این روایات صحیح باشد، اشکالی را متوجه قرآنی که در دسترس ماست نمی‌کند؛ زیرا صحّت و درستی آن قطعی است و هیچ کس نسبت به آن اعتراضی ندارد و درستی آن را رد نمی‌کند.»[1]

۵ ـ الشیخ الفضل بن الحسن أبوعلی طبرسی، ملقّب به امین الاسلام (متوفّای سال ۵۴۸ هـ.ق) می‌نویسد:

---

۱ ـ التبیان فی تفسیر القرآن: ۱/ ۳.

«بحث در زیاده و نقصان قرآن، مربوط به بحثهای تفسیری نیست و امّا در مورد زیاده باید گفت که: اجماع به بطلان آن منعقد است و در مورد نقصان باید گفت که: جمعی از اصحاب ما وعدّه‌ای از حشویّه از عامّه ادّعا کرده‌اند در قرآن نقصان و تغییر و تبدیلها واقع شده است. قول صحیح از مذهب ما برخلاف این می‌باشد وسیّدمرتضی ـ قدّس الله روحه ـ در جواب المسائل الطرابلسیات به طور کامل به این ادّعا جواب داده و این شبهه را رد کرده است».[1]

۶ ـ **سیّد ابوالقاسم علی بن طاووس حلّی** (متوفّای سال ۶۶۴ هـ ق). تصریح کرده است که قرآن مصون از زیاده و نقصان است؛ چنان که عقل و شرع این را اقتضا می‌کنند.[2]

او آنچه را که عامّه از عثمان و عایشه نقل می‌کنند مبنی بر این که در قرآن لحن و خطایی واقع شده است، انکار می‌کند و می‌گوید:

«آیا تعجّب نمی‌کنند از قومی که شخصی مثل علی ابن ابی طالب علیه السلام را که فصیح‌ترین مرد عرب بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عالم‌ترین شخص به قرآن و سنّت می‌باشد، کنار می‌گذارند و از عایشه سؤال می‌کنند؟ آیا صاحبان بصیرت نمی‌فهمند که این کار فقط به خاطر حسادت، یا اغراض نادرست دیگر می‌باشد؟... اگر یهودیان و زندیق‌ها به مسلمانی دست بیابند که قایل به لحن و تغییر در قرآن است، آن را مستمسکی علیه مسلمانان قرار می‌دهند».[3]

---

۱ ـ مجمع البیان: ۱/ ۱۵.
۲ ـ سعد السعود: ۱۹۲.
۳ ـ سعدالسعود: ۲۶۶.

۷ ـ **علاّمه حلّی** (متوفّای سال ۷۲۶ هـ.ق) در جواب سؤالهایی که از وی شده است، می‌نویسد:

«از ماسؤال شده‌است آیادرست‌است که اصحاب ما قایل هستند به این که چیزی از قرآن کم یا زیاد شده و یا ترتیب آن تغییر یافته است، یا این که هیچ یک از این مطالب درست نمی‌باشد؟

حقیقت این است که هیچ تبدیل و تأخیر و تقدیمی در کتاب صورت نگرفته است و هیچ چیزی بدان اضافه یا از آن کم نشده است و به خدا پناه می‌بریم از کسی که چنین اعتقاداتی داشته باشد؛ زیرا لازمهٔ چنین اعتقادی آن است که معجزهٔ جاوید رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ که به تواتر نقل شده است ـ مورد شک و تردید واقع شود».[1]

۸ ـ **شیخ زین الدین بیاضی عاملی** (متوفّای ۸۷۷ هـ ق) می‌نویسد:

«یقین به تواتر تمام قرآن و اجزای آن وجود دارد و شدیدترین تدابیر برای حفظ و حراست از آن اعمال شده است و حتّی دراسامی سوره‌ها وتفسیرها منازعه می‌کردند وعدّهٔ بسیار زیادی ـ به جای حفظ قرآن ـ به تفکّر وتدبّر در معانی و احکام آن پرداخته‌اند و اگر چیزی بدان اضافه یا از آن کم می‌شد، هر عاقلی آن را می‌فهمید حتّی اگر حافظ قرآن نبود؛ چون با فصاحت و اسلوب قرآنی، اختلاف پیدا می‌کرد»[2].

---

۱ ـ أجوبة المسائل المهناوية: ۱۲۱.

۲ ـ الصراط المستقيم: ۱/ ۴۵.

۹ ـ شیخ علیّ بن عبدالعالی کرکی عاملی، ملقّب به محقّق ثانی (متوفّای سال ۹۴۰ هـ ق) رساله‌ای را در نفی نقیصه در قرآن کریم تألیف کرده است. او در مورد اخباری که بیانگر وجود نقص در قرآن هستند گفته است:

«اگر حدیثی برخلاف دلیل وسنّت متواتر، یا اجماع باشد و تأویل یاحمل آن بر بعضی از وجوه ممکن نباشد، واجب است کنار گذاشته شود».[۱]

۱۰ ـ شیخ فتح الله کاشانی (متوفّای ۹۸۸ هـ ق) درمقدّمهٔ تفسیر منهج الصادقین، در تفسیر آیه ی شریفهٔ: ﴿**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**﴾[۲]. تصریح کرده‌است که نقصی در قرآن صورت نگرفته است.

۱۱ ـ سیّد نورالله شوشتری، معروف به قاضی شهید ـ که در سال ۱۰۱۹ هجری قمری به شهادت رسید ـ درکتاب مصائب النواصب فی الامامهٔ و الکلام به عدم نقص قرآن تصریح کرده و گفته است:

«آنچه به شیعه نسبت داده‌شده‌است، مبنی براین که قایل به وقوع تغییر در قرآن هستند، چیزی نیست که جمهور و اغلب قاطع شیعه بدان قائل باشند بلکه عدّه‌ای اندک که قابل اعتنا نیستند، به آن قایلند.»[۳]

---

۱ ـ مباحث فی علوم القرآن، (خطّی)، شرح الوافیة فی علم الاصول، اکثر عباراتهای آن را نقل کرده است.

۲ ـ حجر (۱۵): ۹.

۳ ـ آلاء الرحمن: ۱/ ۲۵؛ قول الامامیّة بعدم النقیصة فی القرآن، به نقل از مصائب النواصب؛ الشیعه فی المیزان: ۳۱۴.

۱۲ ـ شیخ محمّد بن حسین، مشهور به **شیخ بهایی** (متوفّای سال ۱۰۳۰ هـ ق) می‌گوید:

«قول درست آن است که قرآن کریم از هرگونه تحریف مصون است. وقول خدای متعال هم بر این مطلب دلالت می‌کند که می‌فرماید: ﴿**وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**﴾ وآنچه بین مردم مشهور شده است مبنی بر این که اسم امیرالمؤمنین از چند جای قرآن حذف شده است، مثل آن‌جا که می‌فرماید: «﴿**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنـزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ**﴾[1] ـ فی علی، به نظر علما معتبر و پذیرفته نیست».[2]

۱۳ ـ شیخ محمّدمحسن مشهور به فیض کاشانی (متوفّای سال ۱۰۱۹هـق) می‌نویسد:

«اگر تحریف وتغییر در الفاظ قرآن کریم را بپذیریم، در آن صورت هیچ چیزی برای ما باقی نمی‌ماند که بدان اعتماد کنیم؛ زیرا دراین صورت احتمال دارد که هر آیه‌ای تحریف شده یا تغییر یافته باشد و برخلاف آن چیزی باشد که خداوند نازل فرموده است. به دنبال آن قرآن از حجّیّت می‌افتد و اوامر و نواهی و سفارشهای آن عبث و بیهوده می‌شود و عرضه کردن اخبار متعارض به آن بی معنا می‌شود».[3]

---

۱ ـ مائده (۵): ۶۷.

۲ ـ آلاء الرحمن: ۲۶.

۳ ـ الوافی: ۱/ ۲۷۴ ـ ۲۷۳.

وی پس ازآن به سخنان شیخ صدوق و بعضی از اخبار استشهاد کرده است.

وی در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿**وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**﴾ گفته است:

«منظور این است که آن را از تغییر و زیاده و نقصان حفظ می‌کنیم.»[۱]

۱۴. شیخ محمد بن حسن حر عاملی (متوفّای سال ۱۱۰۴ هـ . ق) می‌نویسد:

«اگر کسی به بررسی اخبار و روایات و تحقیق در تاریخ بپردازد، یقین پیدا می‌کند که قرآن در بالاترین درجهٔ اعتبار است و هزاران نفر از صحابه آن را حفظ و تلاوت می‌کرده‌اند و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت مجموعه‌ای مدوّن، جمع آوری شده بود».[۲]

۱۵. علاّمه محمّدباقر مجلسی (متوفّای سال ۱۱۱۱ هـ .ق) می‌نویسد:

«اخبار صحیحه‌ای از ائمّه علیهم السلام وارد شده است که به قرائت همین قرآنی که در دسترس ماست دستور داده‌اند و سفارش کرده‌اند که از آن تجاوز نکنیم و هیچ زیاده و نقصانی بر آن روا نداریم... و ما را از قرائت حرفهایی که به واسطهٔ بعضی از روایات به قرآن اضافه شده است، نهی کرده‌اند و فرموده‌اند که همین قرآن ثابت و متواتر را

---

۱ ـ الصافی فی تفسیر القرآن: ۳/ ۳۴۸.

۲ ـ این رساله در کتاب الفصول المهمة، سید شرف الدین، صفحه ۱۶۸ آمده است.

قرائت کنیم و دست از اخبار واحد بـرداریم؛ زیـرا احتمـال دارد که خبر واحد دچار اشتباه شده باشد».(۱)

۱۶. سیّد محمّد مهدی طباطبایی، ملقّب به **بحرالعلوم** (متوفّای سـال ۱۲۱۲ هـ .ق) می‌نویسد:

«کتاب خداوند، همان قرآن کریم، فرقـان عظـیم، ضـیاء و نـور و معجزهٔ جاویدان در تمام عصرهاست و کتاب حقّی‌است که هیچ بـاطلی در پیش و پس آن قرار ندارد و از جانب خدای حکـیم و حمیـد نـازل شده است. خداوند آن را به زبان عربی روشن برای هدایت تقواپیـشگان و بیانی برای عالمیان نازل فرموده است... پس از آن، دو روایت را نقـل کرده که می‌گویند: القرآن اربعهٔ ارباع و ثلاث اثـلاث؛ قـرآن موجـود، یک چهارم، یا یک سوّم قرآن اصلی است. آنگاه گفته است:

توجیه آن این است که: می‌توان اثلاث وارباع را بر مطلق اقسام و انواع حمل کرد، اگرچه در مقدار، اختلاف داشته باشند...».(۲)

۱۷ـ شیخ جعفر کاشف الغطاء (متوفّای‌سال ۱۲۲۸ هـ .ق) می‌نویسد:

«تردیدی در این نیست که قرآن به ارادهٔ الهی از تحریف مصون مانده است؛ چنان که صریح آیات قرآن بر آن دلالت می‌کند و همهٔ علما در تمام زمانها بر آن اجماع دارند و به اقوال نادری که مطـرح می‌شود، اعتنایی نمی‌شود. اخباری که در مورد نقص قرآن وارد شده

۱ ـ بحار الأنوار: ۹۲/ ۷۴.

۲ ـ الفوائد فی علم الأصول (خطّی)، مبحث حجیّة ظواهر الکتاب.

و به خصوص روایاتی که در مورد نقص یک سوّم، یا مقدار زیادی از قرآن، ظاهر البطلان هستند؛ زیرا اگر چنین بود، این اخبار به صورت متواتر نقل می‌گردیدند؛ چون انگیزه‌های فراوانی برای آن وجود داشته است و غیرمسلمانان آن را به عنوان دستاویزی برای حمله به اسلام و مسلمانان به کار می‌بردند و چگونه ممکن است که تحریف واقع شود، در حالی که به شدّت از آیات و حروف و حرکات، محافظت و حراست می‌کردند؟!... بنابراین، باید این روایات را تفسیر و توجیه کرد».(۱)

۱۸ـ سید محسن أعرجی کاظمی (متوفّای سال ۱۲۲۸ هـ.ق) می‌نویسد:

«عامّه مصحف علی‌علیه‌السلام را قبول نکردند؛ چون شامل تأویل و تفسیر آیات بود؛ زیرا عادت بر این بود که تأویل و تفسیر را در کنار آیات می‌نوشتند. چیزی‌که بر این مطلب دلالت می‌کند، جواب حضرت علی‌علیه‌السلام به خلیفهٔ دوّم‌است‌که فرمود: «**ولَقَد جئت بالکتاب کملاً مشتملاً علی التأویل و التنزیل و المحکم و المتشابه و الناسخ و المنسوخ**»(۲)؛ من کتاب را به صورت کامل آورده‌ام که مشتمل بر تأویل و تنزیل، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ می‌باشد، این روایت، دلالت دارد بر این‌که آنچه حضرت به آنان عرضه کرده بود، اعمّ از تنزیل بوده است.

---

۱ ــ کشف الغطاء فی الفقه کتاب القرآن: ۲۹۹.

۲ ــ شرح الوافیة فی علم الاصول (نسخهٔ خطّی).

۱۹ـ سیّد محمّد طباطبایی (متوفّای ۱۲۴۲ هـ.ق) می‌نویسد:

«تردیدی در این نیست که تمام قرآن واجزای آن باید متواتر باشد. و امّا در مورد محل و ترتیب اجزای قرآن، محقّقان اهل سنّت قایل به وجود تواتر در مورد آن هستند. چون این معجزهٔ جاوید که اصل و اساس دین ارزشمند اسلام می‌باشد، انگیزه های فراوانی برای نقل اجزا و تفاصیل آن به صورت متواتر وجود داشته است و هرچه به صورت خبر واحد نقل شده باشد، قطع وجود دارد به این که از قرآن نیست».[1]

۲۰ـ حضرت امام خمینیرحمه‌الله (متوفّای ۱۴۰۹ هـق) می‌نویسد:

«اگر کسی به عنایت و توجّه ویژهٔ مسلمین به حفظ و نگهداری از قرآن کریم واقف باشد، بی درنگ به بطلان روایات مزعوم پی می‌برد. اخباری که دربارهٔ تحریف وارد شده است، یا ضعیف است و به درد استدلال نمی‌خورد، یا جعلی است و قراین بر وضعی بودن آنها اشاره دارند و یا غریب هستند که دور از ذهن به نظر می‌رسند. و امّا آنهایی که صحیح هستند، تأویل یا تفسیر می‌شوند و تحریف در همین تأویل و تفسیرها به وقوع پیوسته است، نه در الفاظ و عبارات قرآن کریم.

بیان تفصیلی این مطالب، احتیاج به کتاب مستقلّی دارد که تاریخ قرآن و مراحلی را که در طیّ قرنها پشت سر گذاشته است، به طور

---

۱ ـ مفاتیح الاصول مبحث حجیّة الظواهر.

مفصّل بیان کند. و به طور خلاصه می‌توان گفت که: کتاب عزیز، همان چیزی است که در دسترس ما می‌باشد و هیچ زیاده و نقصانی در آن راه نیافته است. و اختلاف در قرائتها، چیزی است که بعداً به وجود آمده و ناشی از اختلاف اجتهادات می‌باشد و مربوط به وحیی که به وسیلهٔ جبرئیل بر قلب سیّدالمرسلین نازل شده است، نمی‌باشد».[۱]

۲۱ـ سیّد ابوالقاسم خوئی (متوفّای ۱۴۱۳ هـ .ق) می‌نویسد:

«ادّعای تحریف قرآن، ادّعایی واهی و خیالی است که کسی بدان قایل نمی‌شود مگر آن که عقلش کم باشد، یا به دقّت در اطراف موضوع تأمل نکند، یا بر اساس میل قلبی این نظر را پذیرفته است و چون که محبّت، آدم را کر و کور می‌کند، او بدون تحقیق این روایات ضعیف و این ادّعاهای خیالی را می‌پذیرد. امّا کسی که عاقل و باانصاف باشد، تردید نمی‌کند که این ادّعا باطل و خرافه است».[۲]

۲۲ ــ **شیخ لطف الله صافی گلپایگانی** ـ دام ظلّه العالی ــ می‌نویسد:

«قرآنی که در دسترس مامی‌باشد، همان کتاب دینی همهٔ فرقه‌های مسلمانان می‌باشد و منبع اصلی و اساسی ایشان است که بعد از آن سنّت قرار دارد، آن هم سنتّی که اعتماد بر آن صحیح باشد؛ یعنی

---

۱ ــ تهذیب الاصول: ۲/ ۱۶۵.

۲ ــ البیان فی تفسیر القرآن خوئی: ۲۵۹.

مخالف قرآن نباشد. قرآن، منبعی است که همه در اصول و فروع و اختلافاتشان بدان احتجاج می‌کنند و به آن و سنّت مشروط اعتماد می‌نمایند. بدین ترتیب تمام افراد امّت، اعمّ از شیعه و سنّی به تمام محکمات قرآن تمسّک می‌جویند و در مورد متشابهات آن می‌گویند: ﴿**آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا**﴾؛ ما بدانها ایمان آوردیم و قبول کردیم که همگی از جانب پروردگار ما می‌باشد».[1]

---

۱ ـ القرآن مصون عن التحریف: ۵/ چاپ دار القرآن الکریم؛ صیانه القرآن من التحریف آیت الله معرفت: ۷۰ ـ ۴۴؛ التحقیق فی نفی التحریف: ۲۶ ـ ۱۰.

فصل پنجم

عوامل ایجاد شبهۀ تحریف و گسترش آن

روشن‌است که ایجاد این شبهه از سوی دشمنان قدیمی و جدید اسلام، اهداف زیر را دنبال می‌کرده است:

۱ ــ نابودکردن مهمترین دلیل بر حقّانیّت و جاودانگی اسلام.

۲ــ ساقط‌کردن مهمترین منبع تشریع اسلام از حجّیّت و سلب اعتماد از آن.

۳ ــ مردّد کردن مسلمانان در اعتماد و اطمینان به کتاب دینی‌شان که رمز وحدت و اصالت ایشان می‌باشد و با این کار، اگر چه نتوانسته‌اند که مسلمانان را به سوی ادیان خودشان که قرآن آنها را تحریف شده دانسته است، متمایل سازند، امّا حدّ اقل در ایمان و عقیدۀ آنان تردید و شک ایجاد کرده‌اند.

۴ ــ ایجاد تفرقه بین مسلمانان، به گونه‌ای که همدیگر را متّهم کنند که قایل به تحریف قرآن هستند.

۵ ــ گرایش‌دادن ذهنیّت مسلمانان به سویی که افکار سکولاریستی را بپذیرند و به نصوص قطعی دینی، به چشم شک و تردید نگاه کنند.

۶ ـ همچنین بعید نیست که القای این شبهه توسّط یهود و نصارا صورت گرفته باشد؛ زیرا قرآن، رفتار ایشان با کتابهای آسمانی خود (تورات و انجیل) را مورد نکوهش قرار داده؛ چون به تحریف آنها پرداختند، از این رو، سعی کردند که قرآن را هم تحریف شده نشان دهند. و هنگامی که در سلامتی و درستی نصّ قرآنی، شک و تردید ایجاد شود، اسلام و کتاب آسمانی آن، از دو دین یهود و نصارا از این جهت ممتاز شناخته نمی‌شود...

خداوند می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم﴾[1] .

«بسیاری از اهل کتاب، دوست می‌دارند که شما را بعد از ایمان‌آوردن، به کفر باز گرداند؛ زیرا نسبت به شما حسادت می‌ورزند.»

---

۱ ـ بقره (۲): ۱۰۹.

فصل ششم

موضعگیری در قبال روایات تحریف

اوّل: موضعگیری در قبال روایات تحریفی که در منابع عامّه آمـده است.

دراین‌جا نمونه‌هایی از روایات موجود درکتابهای اهـل سـنّت و آنچه‌را که در تأویل آنها وارد شده و آنچه در بطلان و انکـار آنهـا گفته‌شده‌است را بیان می‌نماییم و بقیّهٔ روایات بـا همـین نمونـه‌هـا مقایسه می‌شوند.

قسم اوّل: روایاتی‌که سوره یا آیاتی‌را ذکر کرده و گمان کرده‌اسـت که جزء قرآن بوده و از آن حذف شـده اسـت، یـا بعـضی گمـان کرده‌اند که تلاوت آن نسخ شده است، یا مرغی آن را خورده است.

الف: سورهٔ احزاب، معادل سورهٔ بقره است.

۱ ـ از عایشه روایت شده است:

«سورهٔ احزاب در زمان رسول خداصَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ دارای دویست آیه بود و مـا به مقداری بیشتر از آنچه الآن موجود است، دست نیافتیم».[1]

---

۱ ـ الاتقان: ۳/ ۸۲؛ تفسیر قرطبی: ۱۴/ ۱۱۳؛ مناهل العرفان: ۱/ ۲۷۳؛ الدّر المنثور: ۶/ ۵۶۰.

و در محاضرات الراغب آمده‌است:«صد آیه».[1]

۲ـ از عمر، اُبیّ بن کعب و عکرمه مولی ابن عبّاس روایت شده است:

«سورهٔ احزاب به اندازهٔ سورهٔ بقره، یا از آن طولانی‌تر بود و آیهٔ رجم در آن قرار داشت».[2]

ابن صلاح مقدار اضافه بر سورهٔ موجود را حمل بر تفسیر کرده است. و سیوطی و ابن حزم آن را بر نسخ تلاوت حمل کرده‌اند. و کسی که در این روایات تأمّل کند، می‌بیند که اختلاف بسیار فاحشی در مقدار سورهٔ احزاب در همین روایات به چشم می‌خورد، وجود دارد. امری که دال برعدم صحّت این روایات و بطلان آنها می‌باشد. امّا آیهٔ رجم که در روایت دوّم بدان اشاره شده است، در قسم چهارم از این روایات، مورد بحث قرار می‌گیرد.

ب: لو کان لابن آدم و ادیان...

از ابوموسی اشعری روایت شده است که او به قاریان بصره گفت:

«ما سوره‌ای را قرائت می‌کردیم که در مقدار و شدّت لحن، آن را به سورهٔ برائت تشبیه می‌کردیم و الآن آن را فراموش کرده‌ام، امّا این مقدار از آن به یادم مانده است:«**لو کان لابن آدم**

---

۱ ـ محاضرات الراغب: ۲/ ۴و ۴۳۴.

۲ ـ الاتقان: ۳/ ۸۲؛ مسند احمد: ۵/ ۱۳۲؛ المستدرک: ۳۵۹/۴؛ السنن الکبری: ۸/ ۲۱۱؛ تفسیر قرطبی: ۱۴/ ۱۱۳؛ الکشّاف: ۳/ ۵۱۸؛ مناهل العرفان: ۲/ ۱۱۱؛ الدّر المنثور: ۶/ ۵۵۹.

وادیان مــن مــال لابتغــي واديــاً ثالثــاً و لايمــلأ جــوف ابــن آدم الاّ التراب»؛[۱] اگر آدمیزاد، دو دشت پر از مال داشت، آرزو مــی‌کــرد که دشت سوّمی داشته باشد وچشمان حریص آدمیزاد را جز خــاک پرنمی‌کند.»

ابن صلاح، این حدیث را بر سنّت حمل می‌کند و می‌گوید:

این مطلب در سخنان رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آمده اســت و از احادیــث آن حضرت می‌باشد وچنین نیست که آن را کلام الله بداند. حدیثی هم کــه از عبّاس بن سهل روایت شده است، این مطلــب را تأییــد مــی‌کنــد. او می‌گوید:

از ابن زبیر شنیدم که بر منبر می‌گوید: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمــود: «**لَــو أنّ ابن آدم أُعطي وادیان...**»؛ اگر به آدمیزاد دو دشت اعطا شود...». [۲]

زبیدی این حدیث‌را چهل‌و چهارمین حدیث متواتر شمرده و گفته است: «پانزده نفر از صحابه این حدیث را روایت کرده‌اند». [۳]

احمد در المسند آن را از ابی واقد لیثی نقل کــرده و گفتــه کــه حدیث قدسی است.[۴]

امّا ادّعای ابوموسی اشعری مبنی بر این که: «ســورهٔ شــبیه ســورهٔ برائت در مقدار و شدّت لحن بوده است... .»، اگر چنــین بــود، علــم

---

۱ ـ صحیح مسلم: ۲/ ۷۲۶ ح ۱۰۵۰.
۲ ـ مقدّمتان فی علوم القرآن: ص ۸۸ ـ ۸۵ .
۳ ـ همان.
۴ ـ مسند احمد: ۵/ ۲۱۹.

بدان حاصل می‌شد و رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله و صـحابه و کاتبـان وحـی و حافظان و قاریان از آن غافل نمی‌ماندند.

ج : سوره های خلع و حفد

روایت شده است که سوره‌های «خلع» و «حفد» در مصحف ابن عبّاس و ابیّ بن کعب و ابن مسعود بوده است و عمر بن خطّـاب در قنوت نماز و ابوموسی اشعری آنها را قرائـت کـرده‌انـد... و آن دو عبارتند از:

۱ ـ «**اللّهمّ إنّا نستعينك و نستغفرك و نثني عليك و لا نكفرك و نخلع و نترك من يفجرك**».

۲. «**اللّهمّ إيَّاك نعبد و لك نصلّي و نسجد و إليك نـسعى و نحفـد، نرجـو رحمتك و نخشى عذابك، إنّ عذابك بالكافرين ملحق**».(۱)

زرقانی، باقلانی و جزیری و دیگران، ایـن دو را بـر دعـا حمـل کرده‌اند و صاحب انتصار گفته است:

«قنوتی که روایت شده است به این که ابیّ بن کعب در مصحف خود آن را ثبت کرده‌است، دلیلی اقامه نشده است بر این کـه جـزء قرآن است بلکه این، قسمتی از دعاست و اگر قرآن بوده بـرای مـا نقل می‌شد و علم به صحّت آن حاصل می‌گشت»(۲).

---

۱ ـ مناهل العرفان: ۱/ ۲۵۷؛ روح المعانی: ۱/ ۲۵.

۲ ـ مناهل العرفان: ۱/ ۲۶۴.

تا این که می‌نویسد:

«این مطلب به نقل از او صحیح نمی‌باشد بلکه روایت شده است که او این را در مصحف خود ثبت کرده است، در حالی که او مطالبی از دعا و تأویل را در مصحف خود آورده و مدّعی نیست که اینها از قرآن است».(۱)

به علاوه این دعا درّ الدر المنثور، الاتقان، السنن الکبری، المصنف و منابع دیگر، به وسیلهٔ روایات متعدّدی از: ابن ضرس، بیهقی و محمّد بن نصر آمده‌است و آنها ادّعانکرده‌اند که این، قرآن است.(۲)

د: آیهٔ رجم

از طریقهای متعدّد، روایت شده است که عمر بن خطّاب گفته است:

«**ایاکم ان تهلکوا عن آیة الرجم...**»؛ مواظب باشید که به خاطر آیهٔ رجم، هلاک نشوید. به خدایی که جانم در دست اوست قسم می‌خورم! اگر مردم نگویند که عمر چیزی را به کتاب خدا اضافه کرده است، هر آینه در آن می‌نوشتم:

---

۱ ــ مناهل العرفان: ۱/ ۲۶۴.

۲ ــ السنن الکبری: ۲/ ۲۱۰، المصنف: ۳/ ۲۱۲.

«اگر پیرمرد و پیرزن با هم زنا کردند، حتماً آنـان را رجـم کنید، این عذابی است از سوی خداونـد و همـان خداونـد عزیـز و حکیم است، هر آینه ما این آیه را قرائت می کردیم».[۱]

ابن اشته نقل کرده است:

«در المصاحف از لیث بن سعد آمده‌است: عمر بن خطّـاب، آیـهٔ رجم را پیش زید بن ثابت آورد، امّا زید آن را از او قبـول نکـرد و یادداشت ننمود؛ چون خبر واحد بود و شاهدی برای خود نداشت».[۲]

ابن حزم در المحلی آیهٔ رجم را بر این حمل کرده است که لفـظ آن نسخ شده و حکم آن باقی مانده است!

این حمل باطلی است؛ زیرا اگر لفظ آن منسوخ شده بود، عمر آن را نمی‌آورد تا در مصحف نوشته شود.

ابن ظفر در الینبوع نسخ تلاوت را انکار کرده و گفته است:

«به وسیله ی خبر واحد، قرآن بودن متنی ثابت نمی‌شود».[۳]

ابوجعفرنحاس آن را برسنّت‌حمل‌کرده و گفته است:

«اسناد حدیث، صحیح است، الاّ این که حکم آن، حکم قرآن نیست که جماعتی آن را از جماعت دیگر به صورت متواتر نقل کرده‌اند، امّا می‌تواند از سنّت ثابت شده باشد. و گاهی انسان می‌گویـد: آن را ایـن گونه می‌خواندم واز قرآن نبود. دلیل بر این مطلـب آن اسـت کـه‌وی

۱ ــ المستدرک: ۴/ ۳۶۰ ــ ۳۵۹؛ مسند احمـد: ۱/ ۵۰، ۴۰، ۳۶، ۲۹، ۲۳؛ طبقـات ابـن سـعد: ۳: ۳۳۴؛ سنن الدارمی: ۲/ ۱۷۹.

۲ ــ الاتقان: ۳/ ۲۰۶.

۳ ــ البرهان زرکشی: ۲/ ۴۳.

می‌گوید: اگر از این نمی‌ترسیدم که مردم بگویند: عمر چیزی را به قرآن افزوده است، آن را به قرآن اضافه می‌کردم».[۱]

هـ: آیۀ جهاد

روایت شده است که عمر از عبدالرحمن بن عوف پرسید:

«آیا در آنچه نازل شده است، این آیه را نمی‌یابی که می‌گوید: «**جاهدوا کما جاهدتم أوّل مرّة**؟ ما که آن را نیافتیم. عبدالرحمن گفت: این از جمله آیاتی است که در قرآن از جا افتاده است**!**».[۲]

باید گفت: مگر روایت نکرده‌اند به شرطی یک آیه در قرآن نوشته می‌شد که دو نفر از صحابه شهادت بدهند که این از آیات نازل شده بر رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است؟**!** در این صورت چه چیزی مانع از این شده است که عمر و عبدالرحمن بن عوف شهادت ندهند که این از آیات قرآن است تا در مصحف نوشته شود؟**!** همین دلیل بر جعلی بودن این روایت است و الّا چگونه ممکن است که این آیه از چشم حافظان، قاریان و کاتبان وحی دور مانده باشد و فقط عمر و عبدالرحمن بن عوف آن را شنیده باشند؟**!**

و: آیۀ رضاع کبیر در ده مرتبه

از عایشه روایت شده است:

«آیۀ رجم و آیۀ رضاع کبیر نازل شد و در صفحه‌ای که در زیر رختخوابم بود، قرار داشت. پس از آن که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱ ـ الناسخ و المنسوخ: ۸

۲ ـ الاتقان: ۸۴/۳؛ کنزالعمّال: ۲/ ح ۴۷۴۱.

رحلت کردند، مشغول کفن و دفن وی شدیم مرغی به خانـه آمـد و آن را خورد».[۱]

از ظاهر این روایت برمی آید که گویی کسی غیر از عایشه قرآن را حفظ و کتابت نمی‌کرده است و این امری بسیار عجیب و بعیـد اسـت. و باید پرسید که سایر صحابه وحافظان و کاتبان کجا بوده‌اند؟!

سرخسی می‌گوید:

«حدیث عایشه درست نیست؛ زیرا اگرچه نوشتهٔ عایـشه را مرغـی خورده باشد، ولی قرآن در سینه‌ها حفظ بـوده و بـرای آنـان مـشکل نبوده‌است که این آیه را در صحیفه‌های دیگر هم یادداشت کننـد. در این صورت، حدیث فوق، جعلی است و اصل و اساسی ندارد».[۲]

در مورد آیهٔ رجم هم گفته شد که نمی‌توان آن را به عنوان قرآن اعتبار کرد؛ زیرا از خبرهای واحد است و حکـم رجـم از سـنّتهای ثابت رسول اکرمﷺ بوده است.

امّا این حکم کـه: «بـا ده بـار شـیرخوردن، رضـاعت حاصـل می‌شود»، از حکمهایی است که تنها عایشه آن را نقل کرده است و بقیّهٔ همسران پیامبرﷺ با او مخالفـت کـرده‌انـد و هـیچ کـدام از همسران پیامبرﷺ ادّعای او را نپذیرفته‌اند. همچنین ابن مسعود این مطلب را از ابوموسی اشعری انکار کرده و گفته است:

---

۱ ـ مسند احمد: ۶/ ۲۶۹؛ المحلّی: ۱۱/ ۲۳۵؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۶۲۵؛ الجامع لاحکام القرآن: ۱۴/ ۱۱۳.

۲ ـ اصول سرخسی: ۲/ ۷۹.

«رضاعت، آنگاه حاصل مـی‌شـود کـه شـیرخوردن باعـث روییدن گوشت و خون گردد، پس از انکار ابن مسعود، ابوموسی اشعری از این قول دست برداشت».[۱]

سـایر صـحابه و کاتبـان وحـی و حافظـان و جمـع آوری کنندگان قرآن، این حکم را قبول نداشتند و تنها عایـشه بـود کـه قایل بود رضاعت در اثر ده بار شیرخوردن، حاصل می‌شود.

اگر هم این مطلب درست باشد، در واقع روایتی بوده اسـت کـه عایشه آن را از رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده است و گمان کرده است کـه از آیات قرآن است و آن را نوشته است؛ چنان که از براء بن عازب روایت شده است:

«رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همانا خدا و ملائکه بـر کـسانی کـه در صفهای اوّل هستند، صلوات می‌فرستند».[۲]

و از عایشه روایت شده است:

«رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همانا خدا و ملائکه بر کسانی کـه صـفها را وصل می‌کنند، صلوات می‌فرستند!».[۳]

و شاید این مطلب در حاشیهٔ مصحف نوشته شده‌است و گمان شـده است که از قرآن کریم است؛ زیرا بعضی از کاتبان، مطالبی را که بـه نظرشان مهم می‌رسید، در حاشیهٔ مصحف خود می‌نوشتند.

---

۱ ـ جامع بیان العلم: ۲/ ۱۰۵.
۲ ـ المصنّف: ۲/ ۴۸۴.
۳ ـ المستدرک: ۱/ ۲۱۴.

و بالآخره این که: اگر کسی این موارد ادّعا شده را ملاحظه کند، می‌بیند که با قواعد لغت و اسلوب قرآن کریم و بلاغت بسیار بالای آن، هماهنگ نیستند و همین دلالت می‌کند که این موارد، کلام الله نمی‌باشند ودارای زیبایی وحلاوت و تازگی قرآن نمی‌باشند بلکه از رکیک بودن و سست و بی قاعده بودن آن، افراد لب به اعتراض می‌گشایند و این چگونه می‌تواند در کنار کلام الله قرار گیرد که معجزهٔ جاوید پیامبر اکرمﷺ است؟ در این مورد، شیخ بلاغی در مقدّمهٔ تفسیر آلاء الرحمن به تفصیل سخن گفته و برای مطالعهٔ بیشتر باید بدان رجوع کرد. کسی که این ادّعاها را ملاحظه کند، می‌بیند که بعضی از آنها از احادیث نبوی، یا از سنّت، یا احکام بوده‌اند و اینان گمان کرده‌اند که از قرآن‌است؛ چنان که عدّه‌ای روایت کرده‌اند حدیث: «**الوَلَدُ للفراش و للعاهر الحجر**؛ فرزند مال پیوند زناشویی است و زناکار سنگسار می‌شود»، از آیات قرآن است**!!** در حالی که شکّی وجود ندارد که این، حدیث است.

علاوه بر این، آیات ادّعا شده با الفاظ متعدّد و تعابیر مختلف روایت شده‌اند و اگر قرآن می‌بود، با الفاظ واحدی نقل می‌شد.

اقسام نسخ و چگونگی نسخ تلاوت

«نسخ» را در قرآن کریم به سه قسمت تقسیم کرده‌اند:

۱ ـ نسخ حکم، بدون نسخ تلاوت: قرآن کریم در مـورد ایـن قـسم، صحبت کرده و این قسم بین علما و مفسّران، مشهور می‌باشـد و ایـن امری معقول و مقبول است، زیرا احکام به صورت دفعی نـازل نـشده بلکه به صورت تدریجی نازل شده است تا افراد با آنها الفت بگیرند و عقلها آنها را درک کنند. به تدریج احکام اوّلیّه نسخ شده امّا الفاظ آن احکام به خاطر اسرار تربیتی و تشریعی که خدا آنها را بهتر می‌داند، باقی مانده است.

۲ـ نسخ تلاوت، بدون نسخ حکم: برای این قسم، به «آیهٔ رجم» مثال زده و گفته‌اند: این آیه. جزء قرآن بوده است که الفاظ آن نسخ شده و حکم آن باقی مانده است.

۳ ـ نسخ تلاوت و حکم: برای این قسم، به «آیهٔ رضاع» مثال زده‌اند.

در خلال بحثهای سابق گفته شد که بعضی، روایاتِ دال بر نقصان را بر این حمل کرده‌اند که آنها آیاتی بوده‌اند کـه تلاوتـشان نـسخ شده و حکمشان باقی مانده است، یا تلاوت و حکمشان نـسخ شـده است. اینها بدین خاطر این قول را مطرح کرده‌اند تا از سویی قایل به تحریف قرآن نشده باشند که پیامـدهای بـسیار نـاگواری دارد و از سوی دیگر، قایل به طعن و جعل درکتابهای صحاح و مسانید معتبر و جرح و ایراد نسبت به راویان متشخص نشده باشند! و تردیدی نیست که دو قسم اخیر از نسخ، عین قول به تحریف است و به دلایل ذیل، باطل می‌باشند:

الف: عقلاً محال می‌باشد که «لفظ» نسخ شده باشد، ولی «حکـم» نسخ نشده باشد؛ زیرا برای دلالت حکم، لفظی باید باشد و اگر لفظی در میان نباشد، چه چیزی بر حکم دلالت می‌کند؟ پس «حکم» تابع «لفظ» است و امکان ندارد که اصل، نسخ شود و فرع، باقی بماند.

ب: نسخ، یک حکم است و لازم است که یک حکم همـراه بـا نصّ باشد و این دو از هم جدایی ناپذیرند و دلیلی بر نـسخ نـصوصی که روایات گذشته آنها را حکایت کرده‌اند؛ وجود ندارد، زیرا مطلبی در مورد نسخ آنها بیان نشده است و در حدیثی از پیامبر اکـرمﷺ نیامده است که این موارد ادّعا شده، باشد، در حـالی کـه لازم بـوده است تا آن حضرت به امّت خود اطّلاع دهند که فلان مطلـب، نـسخ شده است؛ چنان که بر آن حضرت واجب بوده است که وحی الهی را به مردم ابلاغ نماید و از آن‌جا که این امر واقع نشده اسـت، پـس ادّعای نسخ باطل است.

ج: اخباری که ادّعای نسخ تلاوت می‌کند، خبرهای واحد هـستند و دلیل و برهانی بر حصول آنها وجود ندارد؛ زیرا تمام علما بر ایـن مطلب، متّفق القول هستند که نسخ کتاب الله بـا خبـر واحـد جـایز نمی‌باشد[۱] و قطان این مطلب را به جمهـور نـسبت داده اسـت[۲] و رحمت الله هندی در بیان علّت آن گفته است:

---

۱ ـ الموافقات شاطبی: ۳/ ۱۰۶.

۲ ـ مباحثٌ فی علوم القرآن: ۲۳۷.

«اگر خبر واحدی اقتضای عملی را داشته باشد و در ادلّـهٔ قطعیّـه دلیلی بر آن وجود نداشته باشد، واجب است آن را رد کنیم».[۱]

بلکه شافعی و اصحاب وی و اکثر کسانی کـه بـه ظـواهر آیـات و روایات تمسّک می‌جویند، گفته‌اند:

«به طور قطع، نسخ قرآن به واسطهٔ سنّت متواتر، ممنوع است.»

احمد بن حنبل نیز در یکی از روایتهایی که از او نقل شده به این امـر تصریح نموده است بلکه حتّی کسانی که نسخ کتـاب بـه وسـیلهٔ سـنّت متواتر را جایز دانسته‌اند، وقوع آن را منکر می باشند.[۲]

بنابراین، ادّعای نسخ تلاوت، با بقای حکـم، یـا بـدون بقـای حکـم، صحیح نیست، اگرچه ادّعای تواتر در اخبار نسخ شده باشد، تا چه رسد بـه این که این اخبـار، خبرهـای واحـد واز نظـر سـند و دلالـت، ضـعیف می‌باشد.

د: بعضی از معتزله و تمام علمای امامیّـه، دو قـسم اخیـر از نـسخ را انکار کرده و آن دو را عین قول به تحریف دانسته‌اند. همچنـین اغلـب علما و محقّقان متقدّم و متـأخّر اهـل سـنّت، دو قـسم اخیـر را انکـار کرده‌اند.

قاضی ابوبکر در الانتصار از عدّه‌ای نقل می کند که قسم دوّم نـسخ را انکار می کردند.[۳]

---

۱ ـ اظهار الحق: ۲/ ۹۰.
۲ ـ الأحکام آمدی: ۳/ ۱۳۹؛ اصول سرخسی: ۲/ ۶۷.
۳ ـ البرهان فی علوم القرآن: ۲/ ۴۷.

و ابن ظفر نیز در کتاب الینبوع آن را انکار کرده.[۱]
و از ابی مسلم نقل شده است:
«نسخ تلاوت، شرعاً ممنوع می‌باشد».[۲]

بطلان نسخ تلاوت

در این قسمت، به بعضی از اقوال علمای اهل سنّت در مورد بطلان نسخ تلاوت، اشاره می‌شود:

۱ ـ خضری می‌گوید:

«من نمی‌فهمم که‌چگونه خداوند متعال آیه‌ای را برای بیان حکمی نازل می‌کند، سپس آیه را برمی دارد، در حالی که حکم آن باقی است؟! این در حالی است که قرآن، از این آیه افادهٔ حکم و اعجاز را با همدیگر در نظر داشته‌است، در این صورت چه مصلحتی می‌تواند وجود داشته باشد که آیه برداشته شود، ولی حکم آن باقی بماند؟ این چیزی نامفهوم است و دلیلی برای پذیرش این قول وجود ندارد».[۳]

۲ـ دکتر صبحی صالح می‌نویسد:

«امّا ادّعای عجیب در قسم دوّم و سوّم است که به زعم ایشان، آیات معیّنی نسخ شده است و این نسخ یا همراه نسخ حکم یا بدون نسخ حکم بوده است. این تقسیم بندی هنگامی صحیح است که برای هر قسمتی، شواهد کافی و وافی ارائه شود تا استنباط قاعده‌ای از آنها

---

۱ ــ البرهان فی علوم القرآن: ۲/ ۴۳.
۲ ــ مناهل العرفان: ۲/ ۱۱۲.
۳ ــ التحقیق فی نفی التحریف: ۲۷۹؛ صیانه القرآن من التحریف: ۳۰.

ممکن باشد، در حالی که شیفتگان نسخ، بیش از یک، یا دو شاهد ارائه نکرده‌اند!! و تمام آنچه هم که نقل کرده‌اند، به وسیلهٔ خبرهای واحد می‌باشد و جایز نیست قرآن که سند آن قطعی‌است، با خبر واحدی که سندش ظنّی می‌باشد، نسخ شود».[۱]

۳ ـ دکتر مصطفی زید می‌نویسد:

«بدین ترتیب، قسمی که در آن تلاوت منسوخ شده و حکم باقی مانده باشد، فرضی است که در هیچ موردی واقع نشده است، از این‌رو، آن را کنار میگذاریم؛ چون غیرمعقول و غیر مقبول است».[۲]

۴ ـ عبدالرحمن جزیری می‌نویسد:

«اخباری که در آنها عبارت: «من کتاب الله» آمده‌است و ادّعا شده که این کلمات در قرآن بوده و در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله حذف شده است، به اتّفاق نظر علما به این قسمتهای ادّعا شده قرآن اطلاق نمی‌شود و احکام قرآن بر آنها جاری نمی‌شود. اگر تأویل ادّعاهای این احادیث ممکن باشد و آنها را از قرآن کریم خارج کند، حکم حدیث بر آنها بار می‌شود و اگر تأویل آنها ممکن نباشد، به اعتقاد من، صلاحیت برای دلالت بر حکم شرعی را ندارند. پس بهترین راه آن است که چنین روایاتی کنار گذاشته شوند».[۳]

۵ ـ ابن خطیب می‌نویسد:

---

۱ ـ مباحث فی علوم القرآن: ۲۶۵.

۲ ـ فتح المنان: ۲۲۹.

۳ ـ الفقه علی المذاهب الاربعه: ۴/ ۲۶۰.

«بعضی ادّعا می‌کنند که تلاوت بعضی از آیات، نسخ شده و حکم آنها باقی مانده است، این ادّعاهایی است که انسان عاقل آن را قبول نمی‌کند؛ زیرا می‌پرسد: حکمت نسخ تلاوت و بقای حکم چیست؟ صدور قانونی که واجب الاجراست و برداشتن الفاظ این قانون، با وجوب عمل به احکام آن، چه دلیل عقلی، یا شرعی می‌تواند داشته باشد؟ آنان برای اثبات ادّعای خود به یک آیه مثال می‌زنند، در حالی که خدا می‌داند این کلمات ادّعا شده از قرآن نیست؛ چون اگر جزء قرآن بود، صحابه از آنها غافل نمی‌ماندند و سلف صالح آن را در مصحفهای خود می‌نوشتند.»[1]

قسم دوّم: روایاتی که بر لحن (اشتباه نحوی) و تغییر دلالت می‌کنند.

۱ــ از عثمان نقل شده است:

«در مصحف، تغییراتی در حرکات ایجاد شده است که عرب به تناسب زبان خود آنها را اصلاح می‌کند. گفته شد: چرا آنها را اصلاح نمی‌کنی؟ گفت: آن را رها کنید؛ زیرا حلالی را حرام، یا حرامی را حلال نمی‌کنند».[2]

ابن اشته، لحن مورد اشاره در حدیث را بر خطا در انتخاب مناسب‌تر از حروف هفتگانه و بر چیزهایی که نوشتهٔ آن، مخالف تلفظ آن می‌باشد، حمل کرده است، در حالی که این حمل درست نیست بلکه

---

۱ ــ الفرقان: ۱۵۷.

۲ ــ الاتقان: ۲/ ۳۲۱ ــ ۳۲۰.

بهترین راه این است که روایت را تکذیب و انکار کرده و کنار بگذاریم؛ چنان که: دانی، رازی، نیشابوری، ابن انباری، آلوسی، سخاوی، خازن، باقلانی و جمعی دیگر، این کار را کرده‌اند.[۱]

آنها تصریح کرده‌اند با این روایت، هیچ چیزی ثابت نمی‌شود؛ زیرا سند آن ضعیف است و در آن اضطراب، انقطاع و تخلیط وجود دارد. از سوی دیگر، قرآن به صورت متواتر از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده است و ثبوت لحن در آن امکان ندارد. علاوه بر این، آنچه در دسترس مردم است، به اجماع همهٔ مسلمانان عین کلام الله است و جایز نیست که در کلام الله لحن، یا غلط وجود داشته باشد. تمام صحابه و سایر علمای امّت، قایل به این هستند که: تمام الفاظ قرآن صحیح است و هیچ خطا و اشتباهی در آن رخ نداده است، همچنین این روایت را انکار کرده و استدلال کرده‌اندکه: عثمان به عنوان پیشوا و رهبر مردم بوده‌است. در این صورت چگونه ممکن است که لحنی را در قرآن ببیند و آن را به حال خویش واگذارد تا عربها متناسب با زبان خود آن را اصلاح کنند، یا آن را به تأخیر بیندازد تا دیگران آن را درست کنند؟! اگر صحابه‌ای که متولّی کتابت و جمع آوری قرآن بوده‌اند، اصلاح این اشتباهات را برعهده نگیرند، چگونه دیگرانی که بعدها می‌آیند، این کار را برعهده می‌گیرند؟! به علاوه، عثمان یک مصحف را ننوشته بود بلکه چندین مصحف را

---

۱ ـ تاریخ القرآن، الکردی: ۶۵؛ التفسیر الکبیر: ۱۱/ ۱۰۵؛ تفسیر نیشابوری: ۶/ ۲۳ (چاپ شده در حاشیهٔ تفسیر طبری)؛ تفسیر خازن: ۱/ ۴۲۲.

نوشته بود و تمام این مصاحف با هم اختلاف نداشته‌اند مگر در مواردی از قرائتها و تلاوت، نه در رسم الخط و این اختلافات را لحن نمی‌گویند.[۱]

چیزی که شک و تردید را نسبت به این روایت و امثال آن زیاد می‌کند، این است که این روایت از عکرمه نقل شده است و او از سران گمراهان و با خوارج هم عقیده بوده است. در دروغگویی و تهمت زدن، به او مثال می‌زدند و بزرگانی از قبیل: ابن عمر، مجاهد، عطا، ابن سیرین، مالک بن انس، شافعی، سعید بن مسیّب و یحیی بن سعید، او را دروغگو و غیرقابل اطمینان دانسته‌اند. مسلم از او اعراض کرده ومالک، روایت از او را حرام دانسته است!»[۲]

۲ ـ از ابن عبّاس روایت شده است که:

«قول خداوند متعال: ﴿**حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا**﴾[۳]، حتّی تستأذنوا بوده‌است و کاتب به اشتباه تستأنسوا نوشته است».[۴]

و منظور از «استئناس» در این جا «استعلام» است؛ یعنی تا به کسی که در خانه است، اعلام ورود کنند.

---

۱ ـ روح المعانی: ۶/ ۱۳.

۲ ـ وفیات الاعیان: ۱/ ۳۱۹؛ میزان الاعتدال: ۳/ ۹۳؛ المغنی فی الضعفاء: ۲/ ۸۴؛ الضعفاء الکبیر: ۳/ ۳۷۳؛ طبقات ابن سعد: ۲۸۷/۵؛ تهذیب الکمال: ۷/ ۲۶۳.

۳ ـ النور: (۲۴)، ۲۷.

۴ ـ الاتقان: ۲/ ۳۲۷؛ لباب التأویل: ۳/ ۳۲۴؛ فتح الباری: ۱۱/ ۷.

این روایت به دروغ به ابن عبّاس نسبت داده شده است و صحیح نیست؛ زیرا در تمام مصحفهای اسلام، کلمهٔ «تستأنسوا» آمده است و از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا الان بر همین اجماع منعقد است، در این صورت به چنین روایتی اعتنا نمی‌شود.

فخر رازی می‌نویسد:

«بدانید که این روایت از ابن عبّاس محلّ تردید است؛ زیرا مقتضی طعن و نقص در قرآنی است که به تواتر نقل گردیده و مقتضی صحّت قرآنی است که با خبر واحد نقل گردیده**!** و اگر این باب مفتوح گردد، تمام قرآن مورد شک و تردید واقع می‌شود و این باطل است».(۱)

ابوحیان می‌نویسد:

«هرکس از ابن‌عبّاس روایت‌کند که‌عبارت:﴿**حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا**﴾ اشتباهاً از سوی کاتب نوشته شده است و در اصل‌حتّی تستأذنوا بوده است، چنین‌فردی،کافرو ملحد است و ابن عبّاس از چنین اتّهامی مبرّا است.»(۲)

۳ ـ عروة بن زبیر روایت کرده است:

«از عایشه دربارهٔ قول خدای متعال: ﴿**لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**﴾(۳) سؤال‌کردم، سپس از: «**المقیمین**» و در سورهٔ مائده از ﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالصَّابِئُونَ**﴾(۴) و از ﴿**إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ**﴾(۵) سؤال‌کردم، او

---

۱ ـ التفسیر الکبیر : ۱۹۶/۲۳.

۲ ـ البحر المحیط: ۴۴۵/۶

۳ ـ نساء (۴): ۱۶۲

۴ ـ مائده (۵): ۶۹

۵ ـ طه (۲۰): ۶۳.

جواب داد:ای پسر برادرم! این اختلافها به سبب اشتباه کاتبان است؛ آنها در نوشتن اشتباه کرده‌اند.»[۱]

امّا قول خداوند متعال: «المقیمین»، بنابر عطف «المقیمون» می‌باشد؛ چنان‌که در قرائت حسن و مالک بن دینار آمده است، امّا چیزی که در مصاحف و قرائت ابیّ و جمهور آمده‌است: «المقیمین» می‌باشد.

سیبویه گفته است:

«بنابر مدح، منصوب شده است؛ یعنی قصد می‌کنم مقیمین‌را».[۲]

و شواهد و مثالهایی را از کلام عرب برای اثبات ادّعای خود ذکر کرده است.

آلوسی گفته است:

«به ادّعای کسانی که این را به عنوان لحن در قرآن دانسته‌اند و قرائت درست‌را ﴿المقیمون﴾ می‌دانند، توجّهی نمی‌شود؛ چون شکّی دراین نیست‌که این نظم به صورت متواتر نقل شده است و به هیچ وجه جایز نیست که بگوییم لحن واقع شده است».[۳]

و امّا قول خدای متعال: ﴿**و الصابئون**﴾، مرفوع و معطوف به محلّ اسم إنَّ می‌باشد. فرّاء می‌گوید:

۱ـ الاتقان: ۲/ ۳۲۰.
۲ ـ الکتاب: ۱/ ۲۹۱ ـ ۲۸۸، فتح القدیر، شوکانی: ۵۳۷/۱.
۳ ـ روح المعانی: ۶/ ۱۳.

«این‌کار جایز است هنگامی که اسم از مواردی باشد که اعـراب آن ظاهر نیست، مثل ضمیر و موصول؛ چنان که شاعر می‌گوید:

فمن يك أمسى بالمدينـة رَحلَه فـإنّي و قيـارٌ بهـا لغريـب

در این شعر، «قیارٌ» عطف بـر محـل اسـم «إنّ» و مرفـوع شـده است».[1]

کوفیان و بصری‌ها، رفع در آیه را جایز دانسته‌اند و به شواهدی از کلام عرب استدلال کرده‌اند.

صاحب المنار می‌نویسد:

«بعضی از دشمنان اسلام به خود جرأت داده و ادّعا کرده‌اند که در قرآن، لحن (غلط های نحوی) وجـود دارد و رفـع ﴿**صـابئون**﴾ را از جملۀ این غلط‌های نحوی دانسته‌اند، این نشانۀ جهل، یا تجاهل در آنان است؛ چون نحو از لغت استنباط می‌شود، نـه ایـن کـه لغـت از نحـو استنباط بشود».[2]

امّا قول خدای متعال: ﴿**إن هذان لساحران**﴾، بنابر قرائـت جمهـور مسلمین، با تخفیف ﴿**إن**﴾ مکسورۀ الهمزه می‌باشد و در این صـورت مخفّفه از مثقّله و غیرعامل می‌باشد و ﴿**هذان**﴾ مرفوع است.

زمخشری می‌نویسد:

---

۱ ـ معانی القرآن: ۳۱/۱؛ مجمع البیان: ۳۴۶/۳؛ صیانه القرآن من التحریف: ۱۸۳.

۲ ـ تفسیر المنار: ۶/ ۴۷۸.

﴿إنْ هذانِ لساحرانِ﴾، همانند این قول است: إن زیدٌ لمنطلقٌ. در این جا لام فارِقه آمده است تا بین إنْ نافیه و إنْ مخفّفه از ثقلیه فرق بگذارد».[1]

بنابراین، هیچ اشکالی بر این آیه وارد نیست و هیچ اشتباهی به وسیلهٔ کاتبان رخ نداده است.

فخر رازی می‌نویسد:

«از آن‌جا که نقل این قرائت، همانند نقل تمام قرآن، متواتر و مشهور است، اگر قایل به غلط بودن آن بشویم، این حکم به تمام قرآن سرایت می‌کند و در نتیجه تمام قرآن متواتر، محلّ ایراد واقع می‌شود و این باطل است».[2]

قسم سوّم: روایاتی که بر زیاده دلالت می کنند.

۱ــ از عبدالرحمن بن یزید روایت شده است:

«عبدالله بن مسعود، معوذتین را از مصحف خود حذف می‌کرد و می‌گفت: این دو، جزء قرآن نیستند».[3]

۲ــ روایت شده است که:

---

۱ ــ الکشاف: ۳/ ۷۲.

۲ ــ التفسیر الکبیر: ۲۲/ ۷۵.

۳ ــ مسند احمد: ۱۲۹/۵؛ الآثار: ۱/ ۳۳؛ التفسیر الکبیر: ۱/ ۲۱۳؛ مناهل العرفان: ۲۶۸/۱؛ الفقه علی المذاهب الاربعه: ۲۵۸/۴؛ مجمع الزوائد: ۷/ ۱۴۹.

«عبدالله بن مسعود و همچنین ابیّ بن کعب، سورهٔ فاتحه را در مصحف خود نمی‌نوشتند.[۱]

در معنای تحریف گفته شد که تحریف به زیاده، به اجماع امّت باطل‌است؛ زیرا منجر به تشکیک در کتاب متواتر الهی می‌شود که نسبت به کلمه به کلمهٔ آن و حرف به حرف آن یقین وجود دارد. و هرکس چیزی از قرآن را انکار کند، از دین خارج می‌شود و آنچه از ابن مسعود نقل شده صحیح نیست و مخالف اجماع مسلمانان از عهد رسالت تا امروزه می‌باشد؛ زیرا به اجماع مسلمین، معوّذتین و فاتحه جزء قرآن کریم می‌باشند.

نظر معروف علما این است که انتساب این دو روایت به ابن مسعود را انکار می‌کنند و می‌گویند:

«این نقل باطل است و به دروغ به وی نسبت داده شده است؛ چنان‌که رازی، ابن حزم، نووی، قاضی ابوبکر باقلانی، ابن عبدالشکور، ابن مرتضی و غیره به این امر تصریح کرده‌اند.[۲]

و باقلانی گفته است:

---

۱ ـ الجامع لاحکام القرآن: ۲۵۱/۲۰؛ الفهرست ابن ندیم: ۲۹؛ المحاضرات: ۲/ ۴/ ح ۴۳۴؛ البحر الزّخار: ۲۴۹.

۲ ـ التفسیر الکبیر: ۱/ ۲۱۳؛ فواتح الرحموت در حاشیهٔ المستصفی: ۲/ ۹؛ الاتقان: ۱/ ۷۹؛ البحر الزّخار: ۲/ ۲۴۹؛ المحلّی: ۱/ ۱۳.

«این روایت، شاذ و جعلی است».[1]

برای اثبات جعلی بودن این دو روایت، استدلال کرده‌اند به آنچه در قرائت عاصم، از زر بن حبیش، از عبدالله بن مسعود روایت شده که در آن فاتحه و معوّذتان آمده است و اگر ابن مسعود، این سوره‌ها را جزء قرآن نمی‌دانست، آنها را برای زر بن حبیش قرائت نمی‌کرد و طریق قرائت وی، از نظر علما صحیح است.[2]

گفته‌شده است: ابن مسعود، معوّذتین را از مصحف خود پاک کرد؛ چون منکر کتابت آن دو بود، امّا منکر قرآن بودن آنها و این که باید تلاوت شوند، نبود، یا این که وی دیده بود که پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله حسن و حسین‌علیهماالسلام را به وسیلهٔ این دو سوره تعویذ می‌فرمایند، از این رو،گمان کرد که این دو از قرآن نیستند. و بعد از آن که برایش ثابت شد که این دو از قرآن هستند و متواتر می‌باشند و اجماع بر این امر منعقد شده است، از اولین کسانی بود که به آنها ایمان آورد و آن دو را برای زر بن حبیش قرائت کرد و عاصم آنها را از زر گرفته است.[3]

---

۱ ـ اعجاز القرآن در حاشیهٔ الاتقان: ۲/ ۱۹۴.

۲ ـ البرهان زرکشی: ۱۲۸/۲؛ شرح الشفاء، قاری: ۳۱۵/۲؛ فواتح الرحموت: ۹/۲؛ مناهل العرفان: ۲۶۹/۱؛ المحلّی: ۱/ ۱۳.

۳ ـ شرح الشفاء: ۳۱۵/۲؛ مناهل العرفان: ۲۶۹/۱.

دومّ: موضعگیری در قبال‌روایات تحریف که درمنابع شیعی‌آمده‌است

دراین قسمت به بخشی از روایات تحریف کـه در منـابع شـیعهٔ امامیّه آمده است و بعضی ادّعا کرده‌اند که بعضی از آنهـا ظـاهر در نقصان هستند، یا بر آن دلالت می‌کنند، اشاره می‌کنیم.

این روایات که تأویل، یا رد شده‌اند، بر چند دسته می‌باشند:

دسته اوّل: روایاتی که در آنها لفظ «تحریف» به کار رفته است:

۱ــ در کافی با اسناد از علیّ بن سوید آمده است:

«بـه امـام رضـاعليه‌السلام کـه در حـبس بـود نامـه‌ای نوشـتم... آن حضرت‌عليه‌السلام جـواب را بـرایم نوشـت کـه از جمله در آن آمـده اسـت: «**أئتمنوا علی کتاب الله، فحرّفوه و بدّلوه**»؛[1] امین کتاب خـدا شـدند، اما آن را تحریف و تبدیل کردند.»

۲ــ ابن شهرآشوب در المناقب خطبـهٔ امـام حـسین‌عليه‌السلام در روز عاشورا را نقل می‌کند که در قسمتی از آن آمده است:

«**إنّما أنتم من طواغيت الامَّة و شذاذ الأحـزاب و نبـذة الكتـاب و نفثة الشيطان وعصبة الآثام و محرفـي الكتاب**».[2]

«همانا شما از طاغوتهای امّت و باقیمانده‌های احزاب و نفرین شـدگان کتاب و پیروان شیطان وگروه‌های طغیانگر و تحریف کنندگان قرآن هستید».

۱ــ الکافی: ۸/ ۱۲۵/ ح ۹۵.

۲ ــ بحارالانوار: ۴۵/ ۸ .

روشن است که مراد از «تحریف» در این جا، حمل آیات بر غیرمعانی آن و دور کردن آن از مقاصد اصلی‌اش با تأویلهای باطل و توجیه های فاسد، بدون ارائهٔ دلیل قاطع یا حجّت واضح، یا برهان ساطع می‌باشد و مکاتبهٔ امام‌علیه‌السلام با سعدالخیر دلالت بر این دارد که مقصود از «تحریف»، تأویلهای باطل و بازیچه قرار دادن معانی قرآن است. آن حضرت‌علیه‌السلام می‌نویسد:

«وكان‌من نبذهم الكتاب أنْ أقاموا حروفه، و حرفوا حدوده فهم يروونه و لا يَرْعونَه...»[1].

«از خیانتهای آنان به کتاب خدا این بوده است که حروف آن را حفظ کرده و برپا داشتند، ولی حدود آن را تحریف کردند. آنان کتاب خدا را روایت می‌کنند، امّا دستورات و احکام آن را رعایت نمی کنند.»

دستهٔ دوّم: روایاتی که می‌گوید: بعضی از آیات، شامل اسامی ائمّه‌علیهم‌السلام بوده و این اسامی حذف شده است:

۱ ــ درکافی از امام باقرعلیه‌السلام روایت شده است:

«نزل جبرئيل بهذه الآية علي محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله: ﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا ـ في علی ـ فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِه...﴾[2]؛[3].

۲ــ در کافی از ابوبصیر، از امام صادق‌علیه‌السلام روایت شده است که آیه در اصل این گونه نازل شده بود:

---

۱ ــ الكافی۵۳/۸ ح۱۶.

۲ ــ بقره (۲): ۲۳.

۳ ــ الكافی: ۱/ ۴۱۷/ ح ۲۶.

﴿...**وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** ــ في ولاية علي و الائمة من بعده ــ **فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا**﴾[۱]؛[۲].

۳ــ درکافی از جابر، از امام باقرعليه‌السلام روایت شده است که آیه در اصل چنین بوده است: ﴿...**وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِ** ــ في علي ــ **لَكَانَ خَيْرًا**...﴾[۳].

برای اسقاط این روایات از درجهٔ اعتبار، همین بس که علاّمهٔ مجلسی در مرآة العقول آنها را ضعیف و بی اعتبار دانسته است و بعد از آن که ملاّ محسن فیض کاشانی به عدم صحّت این روایات، اصرار کرده است، نیازی نیست که أسناد یکایک این روایات را مورد بررسی قرار دهیم.[۴]

مرحوم خوئی می‌نویسد:

«بعضی از مطالبی که ادّعای تنزیل‌آنها شده‌است، از قبیل تفسیر قرآن می‌باشند و از خودِ قرآن نیستند؛ بنابراین باید روایاتی‌که قایل به وجود اسامی ائمّه‌عليهم‌السلام در قرآن هستند را از قبیل تفسیر دانست نه تنزیل و اگر این حمل درست نباشد، باید این روایات را کنار گذاشت؛ چون مخالف کتاب و سنّت و ادلّهٔ نفی تحریف هستند».[۵]

---

۱ ــ احزاب (۳۳): ۷۱.
۲ ــ الکافی: ۱/ ۴۱۴/ ح ۸
۳ ــ نساء (۴): ۶۶.
۴ ــ الوافی ۲/ ۳۷۳.
۵ ــ البیان فی تفسیر القرآن: ۲۳۰.

و بر فرض که امکان نداشته باشد تا این روایات بر تفسیر حمل شوند، این روایات با صحیحهٔ ابوبصیر که در کافی روایت شده است، معارض هستند.

او می گوید:

«از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ: ﴿...**أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ...**﴾[1] سؤال کردم. در جواب فرمودند: **نُزِلَتْ فی علی ابن أبی طالب و الحسن و الحسین** علیهم السلام. عرض کردم: چرا اسم علی و اهل بیت علیهم السلام در قرآن نیامده است؟ فرمود: **فقولوا لهم: إنّ رسول الله** صلی الله علیه و آله **نزلت علیه الصلاة و لم يسمّ لهم ثلاثاً و لا أربعاً، حتی کان رسول الله** صلی الله علیه و آله **هُوَ الّذي فسَّر لهم ذلك؛**[2] درجواب آنان بگویید: نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، ولی عدد رکعات آنها در قرآن نیامد وآن حضرت خودش رکعات نمازها را مشخّص کرد».

این روایت بر تمام آن روایات، حاکم است و آنها را توضیح می‌دهد.

علاوه بر این، کسانی که از بیعت با ابوبکر خودداری ورزیدند، به این مطلب احتجاج نکردند که اسم علی علیه السلام در قرآن آمده است. در حالی که اگر اسم آن حضرت در کنار اسم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد، حتماً بدان احتجاج می کردند، چون بهترین و رساترین حجّت بود. پس

۱ـ نساء (۴): ۵۹.

۲ ـ الکافی: ۱/ ۲۸۶/ ح ۱.

این دلایل به وضوح دلالت دارند بر این که اسم ائمّه‌علیهم‌السلام در قرآن نیامده است.

همچنین روایات ذیل به این دسته از روایات ملحق می‌شوند:

۱ـ در کافی از اصبغ بن نباته روایت شده است از امیر المؤمنین‌علیه‌السلام شنیدم که فرمود:

«نزل القرآن أثلاثاً، ثلثٌ فينا و في عدوّنا و ثلثٌ سنن و أمثال و ثلثٌ فرائض و احكام».(۱)

قرآن در سه قسمت نازل شده است؛ یک قسمت آن دربارهٔ ما و دشمنان ماست و یک قسمت آن در مورد سنن و امثال است و یک قسمت آن در مورد فرایض و احکام است.

۲ـ درتفسیر عیاشی، از امام صادق‌علیه‌السلام روایت شده است:

«لو قرئ القرآن كما أُنزل لالفيتنا فيه مسمّين».(۲)

«اگر قرآن به همان صورتی که نازل شده است، قرائت می‌گردید، می‌دیدی که اسم ما هم درآن آمده‌است.»

علاّمهٔ مجلسی تصریح نموده است که حدیث اوّل مجهول است و حدیث دوّم را عیّاشی به صورت مرسل از داوود بن فرقد، از کسی که برای او نقل کرده، از امام‌علیه‌السلام روایت کرده است و ضعف این سند به خوبی روشن است و برفرض که این روایات صحیح باشد، منظور این است که اسامی ائمه‌علیهم‌السلام بر وجه تفسیر در قرآن موجود است، نه این که اسامی آنان در اصل قرآن آمده است؛ یعنی اگر

---

۱ ـ الکافی: ۲/۲۶۷/ ح ۲.

۲ ـ تفسیر عیاشی: ۱/ ۱۳/ ح ۴.

تأویل بعضی از آیات و تفسیر و شأن نزول بعضی از آیـات حـذف نمی‌شد، اسم ما را در میان آنها می‌یافتی. پس اگر قـرآن بـه همـان صورتی که خداوند نازل فرمـوده اسـت و بـدون دخالـت اوهـام و خیالات و دخالتهای اهل نفاق و باطل، تفسیر می‌شد، اسم ائمّـه علیهم السلام را در آنها می‌یافتی.

دستهٔ سوّم: روایاتی‌که توهّم وقوع تحریف به زیاده و نقصان در قرآن را ایجاد می‌کنند:

۱ــ عیّاشی در تفسیر خود، از میسر، از امام بـاقر علیه السلام روایـت کـرده است:

«لَولا اَنّهُ زید في کتاب الله و نقص منه، ما خُفي حقنا علی ذي حجا ولو قد قام قائمنا فنطق صدَّقَهُ القرآن».[۱]

«اگر چنین نبود که در کتاب خدا زیاده و نقصان راه یافته است، حقّ ما بر حقیقت طلبان مخفی نمی ماند و اگر قائم ما قیام کند و صحبت کند، قرآن او را تصدیق می کند.»

۲ ــ کلینی درکافی و صفّار در بصائر از جابر روایت کرده‌اسـت که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

«ما ادّعی احدٌ منَ الناس اَنَّهُ جمع القرآن کلّـه کمـا اُنـزل إلاّ کذّاب و ما جمَعَه وحفظه کما أنزله اللهُ تعـالی إلاّ علـي ابـن أبـي طالب و الائمّة من بعده علیهم السلام».[۲]

۱ ــ تفسیر عیاشی: ۱/ ۱۳/ ح ۶.
۲ ــ الکافي: ۱/ ۲۲۸/ ح ۱؛ بصائر الدرجات: ۲۱۳/ ح ۲.

«هرکس ادّعا کند که تمام قرآن را همان طوری که نازل شده جمع‌آوری کرده است، کذّاب است. قرآن را همان طوری‌که خداوند متعال نازل فرموده بود، جمع آوری و حفظ نکرد مگر علی ابن ابی طالب‌علیه‌السلام و ائمّهٔ بعد از او».

۳ ــ کلینی‌درکافی و صفّار در بصائر، از جابر، از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده است که حضرت فرمود:

«ما يستطيع أَحَدٌ أنْ يدعي أنّ عنده جميع القرآن كُلُّه ظاهره و باطنه غير الأوصياء».[1]

«هیچ کس غیر از اوصیا نمی تواند ادّعا کند که تمام قرآن از ظاهر و باطنش در نزد او می‌باشد».

این دسته از روایات نیز دلالت بر تحریف در الفاظ و متن قرآن ندارند؛ زیرا حدیث اوّل از مراسیل عیّاشی‌است که مخالف کتاب و سنّت و اجماع مسلمین است که بر عدم زیاده در قرآن اتّفاق نظر دارند. و امّا منظور از نقصانی که در روایت اوّل بدان اشاره شده‌است، نقص از جهت عدم معرفت به تفسیر قرآن و عدم اطّلاع از باطن آن می‌باشد، نه نقص از جهت آیات و کلمات و سوره‌ها.

و قول امام که فرمود: **«و لو قد قام قائمنا فنطق صدَّقَهُ القرآن»**. معلوم‌است که قرآنی که قائم را تصدیق می‌کند، همین قرآنی است که در دسترس مردم می‌باشد و مردم با آن آشنا بوده و هدایت را از آن می‌جویند. و اگر این قرآن واقعاً تحریف شده باشد، قائم را

---

۱ ــ الکافی: ۱/ ۲۲۸، ح ۲؛ بصائر الدرجات: ۲۱۳، ح ۱.

تصدیق نمی‌کند، پس معنای روایت این است که: حضرت قائم عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف معانی حقیقی قرآن را ظاهر می‌کند به صورتی که هیچ ابهام و تردیدی در آن باقی نمی‌ماند و هر خردمندی می‌فهمد که قرآن او را تصدیق می‌کند.

در این صورت منظور حدیث اوّل ــ برفرض که صحیح باشد ــ این است که آنان معانی قرآن را تحریف کردند و چیزهایی را به معنای قرآن اضافه کردند که امر بر حقیقت طلبان مشتبه شده است.

در سند روایت دوّم، عمرو بن ابی مقدام قرار دارد که ابن غضائری[1] او را تضعیف کرده‌است. و در سند روایت سوّم، منخل بن جمیل اسدی قراردارد که علمای رجال او را ضعیف و فاسد الروایه و متّهم به غلوّ دانسته‌اند که غلات، احادیث بسیاری را از او نقل می‌کنند.[2]

و برفرض که این دو حدیث صحیح باشد، توجیه آن دو به معنای دیگری امکان دارد.

سیّد طباطبائی می‌نویسد:

«قول امام علیه‌السلام که می‌فرماید: «**إنّ عنده جمیع القرآن...** »، اگرچه ظاهر در لفظ قرآن است و وقوع تحریف در آن را می‌رساند، امّا تقیید جمله با عبارت: «**ظاهره و باطنه**» این را می‌رساند که منظور،

۱ــ مجمع الرجال: ۲۵۷/۴ و ۶/ ۱۳۹؛ رجال ابن داوود: ص۵۱۶ و۲۱۸.

۲ ــ همان.

علم به تمــام قرآن از حیث معانی ظاهری و باطنی است که باطن قرآن را جز پیامبرﷺ و جانشینان او نمی‌دانند». (۱)

سیّد علیّ بن معصوم مدنی، این دو روایت را در ضــمن احــادیثی آورده است که به وسیلهٔ آنها استشهاد کــرده‌اســت امیرالمــؤمنین و فرزندانشعلیهم‌السلام با تأیید و اذن الهی و الهــام ربّــانی و تعلــیم نبــوی، تمام آنچه را که در قرآن است، با علم قطعی می‌دانستند. او متــذکّر شده‌است که احادیث در این موضوع به حدّ تواتر در هــر دو فرقــه رسیده است». (۲)

البتّه می‌توان این دو روایت را بر مطالب اضافه‌ای که در مصحف امیرالمؤمنینعلیه‌السلام بوده است، حمل کرد؛ زیرا آن حضرتعلیه‌السلام تأویل و تفسیر و شأن نزول آیات را از پیامبر اکرمﷺ دریافت می‌کرد و در مصحف خود می‌نوشت، امّا این مطالب جزء قرآنی کــه خداونــد نازل فرموده بود و پیامبرﷺ مأمور به تبلیغ آن بود، نبود.

دستهٔ چهارم: روایاتی که می‌گوید در قرآن اسامی مــردان و زنــانی بوده است که حذف شده است:

۱ــ در تفسیر عیّاشی به صورت مرسل از امام صادقعلیه‌السلام روایت شده است:

---

۱ ــ الکافی: ۱/ ۲۲۸ (در حاشیه).

۲ ــ شرح صحیفهٔ سجّادیّة: ۴۰۱.

«در قرآن آنچه گذشته و آنچه پیش خواهد آمـد، موجـود اسـت. در قرآن اسامی مردانی بوده که حذف شده است و چه بسا یـک اسـم دارای وجوه بی شماری است که فقط اوصیا آن را می‌شناسند». [۱]

۲ ـ در کافی، از بزنطی روایت شده است:

«امام رضاعلیه‌السلام مصحفی را به من داد و فرمود: در آن نگاه نکن؛ امّا من آن را باز کردم و در آن قرائت کردم: ﴿**لَـمْ یَکُـنِ الَّـذِینَ کَفَرُوا...**﴾[۲]، پس اسم هفتاد نفر از قـریش را بـا اسـم پدرانـشان در مصحف دیدم، سپس امام پیغام فرستاد: **ابعث إلیّ بالمصحف**؛ مصحف را برای من بفرست»[۳].

۳ ـ شیخ صدوق در ثواب الاعمال، از عبـدالله بـن سـنان، از امام صادق‌علیه‌السلام روایت کرده است:

«سورة الأحزاب فیها فضائح الرجال و النـساء مـن قـریش و غیرهم. یا ابن سنان، إنّ سورة الأحزاب فضحت نساء قـریش من العرب و کانت اطول من سورة البقرة و لکـن نقـصوها و حرفوها». [۴]

«درسورهٔ احزاب فضاحتها و رسـواییهای مـردان و زنـان قـریش برملا شده‌بود. ای پسر سنان! سورهٔ احزاب زنان قریش ازعربها را

---

۱ ـ تفسیر عیاشی: ۱/ ۱۲.

۲ ـ البینة (۹۸): ۱.

۳ ـ الکافی: ۶۳۱/۲/ ح۱۶.

۴ ـ ثواب الاعمال: ۱۰۰.

مفتضح کرد و طولانی تر از سورهٔ بقـره بـود، امّـا آن را نـاقص نموده و تحریف کردند».

هیچ‌کدام از این روایات صحیح نیستند بلکه ضـعیف، مرسـل، یـا مرفوع می‌باشند. احتمال دارد که بر فـرض صـحّت، ایـن روایـات را چنین توجیه کرد که این اسامی به صورت تفسیر و تبیین معانی آیات در مصحف آمده بود و از آیات الهـی نبـوده اسـت. ایـن مطلـب را ملاّمحسن فیض کاشانی در الوافی و مرحوم خوئی در البیان آورده‌اند و شیخ صدوق ـ که رئیس محدثان است ـ خبر را در کتاب ثواب الاعمال آورده است، در حالی‌که خودش در کتاب الاعتقادات بر عدم نقـصان قرآن تصریح می‌کند و همین دلیل بر آن اسـت کـه وقتـی محـدّثان چنین روایاتی را دربارهٔ تحریف نقل می‌کنند، به صحّت سند و دلالت آنها اعتقاد ندارند.

سوّم: چرا محدّثان، این روایات را در کتابهای معتبر نقل کرده‌اند، در حالی که بیانگر آرا و نظرات آنان نبوده است؟

جواب این است که: به طور طبیعی مؤلّفان در دائـرهٔ المعارفهـا و بـه خصوص در منابع حدیثی، مقیّد به نظرات خاصّ خودشان نمی‌شـوند و از قدیم مرسوم بوده است که مولّفان کتابهای حـدیثی، بیـشترین تـلاش و کوشش آنان در تدوین و جمع آوری احادیث بوده است، نه در انتخـاب و گزینش احادیث. گویی آنان کار مهم گزینش احادیث را به مجتهـدان

در هنگام استنباط احکام موکول کرده‌اند، برای همین باید تمام کتابهای حدیثی را مورد نقد و بررسی قرار داد و بر طبق علم رجال و درایه، احادیث صحیح را از غیرصحیح بازشناسی کرد. بزرگانی از قبیل مرحوم کلینی، شیخ طوسی و صاحبان صحاح و مسانید، احادیث مختلفی را نقل می‌کرده‌اند و چنین نبوده است که تمام آنچه را نقل می‌کنند، قبول داشته باشند؛ زیرا در این صورت، بسیاری از احادیث کنار گذاشته می‌شد و آیندگان از منابع عظیم روایی، محروم می‌ماندند. علاوه براین، دایرهٔ اجتهاد هرچه بیشتر محدود می‌شد و مجتهدان از بسیاری از روایاتی که از منطوق یا مفهوم آن می‌تواند استفاده کرد، محروم می‌شدند و... .

به هر صورت، شبههٔ تحریف، از شبهاتی است که شایسته نیست بیش از این دربارهٔ آن صحبت شود؛ زیرا شبهه در مقابل بداهت است. اخبار تحریف، علاوه بر این که با یکدیگر تعارض و تضاد دارند، خبرهای واحد هستند و خبر واحد نمی‌تواند در مقابل متواتری قرارگیرد که «قطع» ایجادمی‌کند. این قرآنی که در دسترس ماست، همان قرآنی است که بر پیامبر اکرمﷺ نازل گردیده، بدون آن که چیزی از آن کم، یا اضافه شده باشد.

چهارم: موضع ائمّهٔ اهل بیت علیهم السلام در قبال قرآن موجود

اخبار بسیاری از ائمّه اهل بیت علیهم السلام روایت گردیده است مبنی بر این که قرآن موجود، همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردیده است.

اگر به سفارشها، وصیّتها و سخنان اهل بیت علیهم السلام توجّه کنیم، می‌بینیم که این را محور اصلی برای استدلال به احکام، تربیت مردم و تبیین قواعد تفسیری، یا فقهی قرار داده‌اند و مردم را به تلاوت، حفظ و تدبّر در آیات قرآنی، تشویق و تحریض کرده‌اند. همینها نشانهٔ نهایت اهتمام و توجّه ائمّه علیهم السلام به همین قرآن موجود می‌باشد و الّا این اخبار صحیح نبود.

در این جا به برخی از سخنان ائمه علیهم السلام اشاره می‌شود:

۱ــ حضرت علی علیه السلام مردم را به قرآن سفارش کرده و علوم آن را بیان فرمودند. همین دلیل بر این است که قرآن موجود در دسترس مردم، همان قرآن نازل شده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آن حضرت می‌فرماید:

الف: «کتاب ربّکم فیکم، مبیّناً حلاله وحرامه و فرائضه و فضائُلَهُ وناسخَهُ و منسوخه و رخصه و عزائمه و خاصّه و عامّه و عبره و أمثالهَ و مرسله و محدوده و محکمه و متشابهه، مفسّراً مجمله و مبیّناً غوامضه، بین مأخوذ میثاق علمه، و موسَّع علی العباد في جَهْله، و بین مثبت في الکتاب فرضه، و معلومٌ في السّنّةِ نسخه، و واجبٌ في السنَّةِ أخذه و مرخَّصٌ في الکتاب ترکه، و بین واجب بوقته و زائل في

مستقبله و مباین بین محارمه من کبیر أوعد علیه نیرانه، او صغیر أرْصد له غفرانه و بین مقبول في أدناه، موسّع في اقصاه».[۱]

«کتاب پروردگارتان میان شماست که بیـان کننـدۀ حـلال و حـرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پنـدها و مثلها، مطلق و مقیّد، محکم و متشابه می باشد. عبارات مجمل خـود را تفسیر و نکات پیچیدۀ خود را روشن می کند. از واجبـاتی کـه پیمان شناسایی آن را گرفت و مستحبّاتی کـه آگـاهی از آنهـا لازم نیست.

قسمتی از احکام دینی در قرآن واجب شمرده شـد کـه ناسـخ آن در سنّت پیامبرﷺ آمده و بعضی از آن در سنّت پیامبرﷺ واجب شده که در کتاب خدا ترک آن مجاز بوده است. بعضی از واجبات، وقـت محدودی داشته که در آینده از بین رفته است. محرّمات الهـی از هـم جدا می باشند. برخی از آنها، گناهان بزرگ است که وعدۀ آتش دارد و بعضی کوچک که وعدۀ بخشش داده است و برخـی از اعمـال کـه اندکش مقبول و در انجام بیشتر آن آزادند».

ب: و می‌فرماید:

«أَمْ أنزل اللهُ دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی إتمامه؟ ام کـانوا شـرکاء له؟! فلهم ان یقولوا و علیه أنْ یرضی! ام انـزل الله سـبحانه دینـا تامـاً فقصّر الرسولﷺ عن تبلیغه و ادائه؟ و الله سبحانه یقولُ: ﴿...مَّا فَرَّطْنَا فِي الکِتَابِ مِن شَيْءٍ...﴾[۲]».[۳]

---

۱ ـ نهج البلاغه: خطبه ی اول، ترجمه محمد دشتی.

۲ ـ سوره انعام (۷): ۳۸.

۳ـ شرح نهج البلاغه: ۱/ ۲۸۸، خطبۀ ۱۸ (ترجمۀ محمّد دشتی).

«آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آنان استمداد کرده‌است؟آیا آنان شرکای خدایند که هرچه می خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد، امّا پیامبر در ابلاغ آن کوتاهی کرد؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم».

ح: و در نامه‌ای به حارث همدانی می‌نویسد:

«وتمسّك بحبل القرآن واستنصحه وأحل حلاله وحرّم حرامَهُ».[1]

«به ریسمان قرآن چنگ بزن و از آن راهنمایی بخواه و حرام آن را حرام و حلال آن را حلال بدان.»

د: و می‌فرماید:

«لقاح الایمانِ تلاوة القرآن».[2]

«لقاح ایمان به وسیلهٔ تلاوت قرآن است».

هـ: و در جایی، مردم را به تدبّر در هنگام تلاوت قرآن تشویق می کند و می‌فرماید:

«ألا لاخيرَ في قراءة ليس فيها تدبّر. ألا لاخيرَ في عبادة ليس فيها تفقّه».[3]

---

۱ ــ شرح نهج البلاغه: ۱/ ۷/ خ ۱۹۸.

۲ ــ غررالحکم: ش ۷۶۳۳.

۳ ــ بحارالانوار: ۹۲/ ۲۱۱.

«آگاه باشید**!** که قرائت بدون تدبّر، خیری در آن نیست و آگاه باشید**!** که عبادت بدون تفقّه، خیری در آن نیست».

روشن‌است‌که تلاوت و تدبّری که امام‌عليه‌السلام بدانها سفارش می‌کند، در همین قرآن امکان پذیر است، نه در غیر آن.

و: آن حضرت در توصیف قرآن می‌فرماید:

«جَعَلَهُ الله رَيّاً لعطش العلماء و ربيعاً لقلوب الفقهاء و محاجَّاً لطرق الصلحاء و دواءً ليس بعدَهُ داءٌ و نوراً ليس مَعَهُ ظلمة».[1]

«خداوند، آن را سیراب کنندهٔ عطش علما و بهار قلبهای فقها و روشن کنندهٔ طریق صلحا قراردادهاست و دوایی است که بعد از آن، دردی نیست و نوری است که همراه آن ظلمتی نیست».

۲ ـ حضرت امام حسن مجتبی‌عليه‌السلام در توصیف قرآن می‌فرماید:

«إنّ هذا القرآن فيه مصابيح النور و شفاء الصدور، فليجل جال بضوئه وليلجم الصفة، فانّ التلقين حياة القلب البصير كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور».[2]

همانا در این قرآن، چشمه های نور و شفای قلبهاست، پس هر کس باید در زیر نور آن حرکت کند و خود را با قرآن هماهنگ کند و بداند که تلقین، سرمایهٔ حیات قلب بصیر است؛ چنان که فرد در تاریکی به کمک نور حرکت می کند».

۱ـ نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۹۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۰/ ۱۹۹.

۲ ـ بحارالانوار: ۷۸: ۱۱۲.

۳. امام سجادعليه‌السلام در دعای ختم قرآن می‌فرمایند:

«اللّهم فاذا أفدتنا المعونة على تلاوته و سهَّلتَ جواسي ألسنتنا بحُسن عبارته فاجعلنا ممَن يرعاه حقّ رعايته و يدين لك باعتقاد التسليَم لمحكم آياته». [1]

«پروردگارا! حال که ما را در تلاوت قرآن یاری فرمودی و زبان ما را به کلمات قرآن روان گردانیدی، پس ما را از کسانی قرار ده که حقّ آن را رعایت کنند و در مقابل آیات محکم آن تسلیم باشند».

۴ـ از امام باقرعليه‌السلام روایت شده است:

«إنَّ اللهَ يقول للمؤمنين: ﴿وَإِذَا قُرِىءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُواْ﴾[2]». [3]

«هنگامی که امام در نماز جماعت قرآن می‌خواند، گوش فرا دهید».

همچنین امام باقرعليه‌السلام در توصیف قرآن می‌فرمایند:

«إنَّ للقرآن بطناً، و للبطن بطنٌ و له ظهرٌ و للظهر ظهرٌ... و ليس شيءٌ أبعد من عقَول الرجال من تفسير القرآن. إنّ الآيةَ لتكون اوّلها في شيء و آخرها في شيء و هو كلامٌ متصلٌ يتصرّف على وجوه». [4]

«هر آینه قرآن بطنی دارد و بطن آن، بطنی دارد و هر آینه ظاهری دارد و ظاهر آن، ظاهری دارد و چیزی از عقلهای مردان دورتر از تفسیر قرآن نیست؛ همانا در اوّل آیه مطلبی است و در آخر آیه مطلبی دیگر است و در عین حال کلام متّصلی‌است‌که وجوه مختلفی دارد».

---

۱ ـ صحیفۀ سجّادیه/ دعای: ۴۲.

۲ ـ الأعراف (۷): ۲۰۴.

۳ ـ بحار الانوار: ۹۲/ ۲۲۲.

۴ ـ بحار الانوار: ۹۲/ ۲۰.

و همچنین فرموده‌اند:

«من ختم القرآن بمكة من جُمعة الى جُمعة و أقلَّ من ذلك و أكثر و ختمَهُ يوم الجمعه، كتب اللهُ له من الأجر و الحسنات من أوّل جمعة كانت الى آخـر جمعة تكون فيها و إنْ ختمه في ساير الأيّام فكذلك».[1]

«هرکس قرآن را در مکّه از جمعه ای تا جمعهٔ دیگر خـتم کنـد و در کمتر، یا بیشتر از آن، قرآن را قرائت کند و در روز جمعه آن را ختم کند، خداوند اجر و ثوابی معادل اوّلین جمعهٔ دنیا تا آخرین جمعهٔ دنیـا برای او منظور می کند و اگر در سایر ایّام هـم قـرآن را خـتم کنـد، چنین اجر و ثوابی دارد».

۵. علی بن سالم، از پدرش نقل می کند:

«از امام صادق عليه السلام پرسیدم: ای فرزند رسـول خـدا ! دربـارهٔ قرآن چه می فرمایید؟ فرمود: **هو كلام الله و قولُ الله و كتـاب الله و وحى الله و تنزيله و هو الكتـاب العزيـز الـذى: ﴿لا يَأْتيـهِ الْبَاطِـلُ مِـن بَـيْنِ يَدَيْـهِ وَلا مِـنْ خَلْفِـهِ تَنزِيـلٌ مِّـنْ حَكِـيمٍ حَميد﴾**[2]».[3]

«قرآن، کلام خدا، قول خدا، کتاب خدا، وحی خدا و تنزیـل اوسـت. قرآن، کتاب عزیزی است که هیچ باطلی در آن راه ندارد و از سـوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است».

---

۱ ـ ثواب الاعمال: ۱۲۵.

۲ ـ فصّلت (۴۱): ۴۲.

۳ ـ امالی، شیخ صدوق: ۵۴۵.

و همچنین فرمود:

«إنَّ اللهَ جَعَل ولایتنا أهل البیت قطب القرآن و قطب جمیع الکتب، علیها یستدیر محکم القرآن و بها یوهب الکتب و یستبین الإیمان».[۱]

«همانا خداوند متعال، ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و قطب تمام کتاب ها قرار داده است؛ محکمات قرآن حول آن می چرخد و به وسیلهٔ ولایت ما کتابها عطا می شود و ایمان، آشکار و روشن می گردد».

و همچنین می‌فرماید:

«مَنْ فَسَّرَ القرآن برأیه فاصابَ لم یؤجَر و إن أخطأ کان إثمه علیه».[۲]

«هرکس قرآن را به رأی خود تفسیر کند و به رأی درست برسد، اجری ندارد و اگر خطا کند، گناهش بر عهدهٔ خودش است».

فقهای بزرگوار، به تفصیل در مورد سوره‌هایی که مستحبّ است در نمازهای پنجگانهٔ ایّام هفته قرائت شود، سخن گفته‌اند؛[۳] چنان که شیخ صدوق، ثواب قرائت هر سوره را بر حسب احادیث وارد شده از ائمه علیهم السلام نقل کرده‌است.[۴]

---

۱ ــ بحارالانوار: ۹۲/ ۲۷.
۲ ــ بحار الأنوار: ۹۲/ ۱۱۰.
۳ ــ جواهرالکلام: ۹/ ۴۱۶ ــ ۴۰۰.
۴ ــ ثواب الاعمال: ۱۵۸ ــ ۱۳۰.

بعضی از بزرگان امامیّه نظیر شیخ صدوق با در نظر گرفتن چنین روایاتی، قایل به عدم تحریف در نصوص قرآنی شده‌اند.[۱]

از امام باقر، از پدرش، از جدّش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«مَنْ قرأ عشر آيات في ليلة لم يكتب من الغافلين و من قرأ خمسين آية، كتب من الذاكرين و من قرأ مائة آية كتب من القانتين و من قرأ مائتي آية كتب من الخاشعين و من قرأ ثلاث مائة آية كتب من الفائزين و مَنْ قرأ خمسمائة آية كتب من المجتهدين و من قرأ ألف آية كتب له قنطارٌ».[۲]

«هر کس ده آیه را در هر شب بخواند، از غافلان شمرده نمی شود و هر کس پنجاه آیه بخواند، از ذاکرین محسوب می شود و هر کس صدآیه بخواند، از قانتین شمرده می شود و هر کس دویست آیه قرائت کند، از خاشعین شمرده می شود و هر کس سیصد آیه بخواند، از فائزین شمرده می شود و هر کس پانصد آیه بخواند، از مجتهدین شمرده می شود و هر کس هزار آیه بخواند، ثواب بیش از حد برای او نوشته می شود».

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«... و عليكم بتلاوة القرآن فإنّ درجات الجنّة على عدد آيات القرآن، فاذا كان يوم القيامة يقال لقارئ القرآن اقرأ وارقَ، فكلما قرأ آية رقى درجةً...».[۳]

---

۱ ــ اعتقادات، شیخ صدوق: ۹۳.

۲ ــ امالی، شیخ صدوق: ۶۰ ــ ۵۹، الکافی: ۴۴۸/۲.

۳ ــ الامالی، شیخ صدوق: ۳۵۹.

«بر شما باد به تلاوت قرآن؛ زیرا درجات بهشت به تعداد آیات قرآن کریم است؛ وقتی که روز قیامت فرا برسد، به قاری قرآن گفته می شود: بخوان و بالا برو، پس هر آیه ای که بخواند، یک درجه بالا می رود».

همچنین از امام صادقعليه السلام روایت شده است:

«**الواجب على كلّ مؤمن إذا كان لنا شيعة أن يقرأ ليلةَ الجمعة بالجمعة و سبّح اسم ربك الأعلى... فاذا فعل ذلك فانما يعمل بعمل رسول الله و كان جزاؤه و ثوابه على الله الجنة**».[1]

«هر مؤمنی که شیعهٔ ماست، بر او واجب است که در شب جمعه سورهٔ جمعه و اعلی را بخواند. اگر این کار را بکند، در واقع روش و سیرهٔ رسول خداصلى الله عليه وآله را انجام داده است و جزا و ثواب او نزد خدا بهشت می باشد».

۶ ــ امام رضاعليه السلام به تبیین اشاره‌ها و کنایه های قرآن پرداخته و می‌فرماید:

آیهٔ: «﴿**عَفَا اللّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ**﴾؛ خداوند تو را بخشید، چرا به آنان اجازه دادی از قبیل ضرب المثل: «**إياك أعني و اسمعي ياجارة**»؛ یعنی به دَرْ بگو، دیوار بشنود، می‌باشد. همچنین آیهٔ: ﴿**لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ**﴾ اگر شرک بورزی، خداوند اعمال تو را از بین می‌برد و آیهٔ: ﴿**وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ**﴾[2]؛ اگر چنین نبود که

۱ــ ثواب الاعمال: ۱۴۶.

۲ ــ الاسراء (۱۷): ۷۴.

تو را ثابت قدم کردیم، نزدیک بود که به آنان تکیه کنی؛ از همین قبیل می‌باشد»[۱].

از ریّان بن صلت نقل شده است که: «به امام رضاعليه‌السلام عرض کردم:

ای‌فرزند رسول خدا! دربارهٔ قرآن چه می‌فرمایید؟ فرمود: **کلام الله، لاتتجاوزوه و لاتطلبوا الهدی في غیره فتضلوا؛**[۲] این قرآن، کلام پروردگار است، از آن پیشی نگیرید و هدایت را از غیر آن نخواهید که گمراه می شوید».

و در آنچه امام رضاعليه‌السلام برای مأمون در مورد اسلام و شرایع دین نوشته، آمده است:

«إنّ جمیع ما جاء به محمّد بن عبدالله هو الحقّ المبین و التصدیق به و بجمیع من مضی قبله من رُسُلِ الله و أنبیائه و حججهُ و التصدیق بکتابه الصادق العزیز الذي: ﴿لا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِّنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ﴾ و أنَّهُ المهیمن علی الکتب کلّها و انّه حقٌ من فاتحته الی خاتمته، نُؤمن بمحکمه و متشابهه و خاصّه و عامّه و وعده و وعیده و ناسخه و منسوخه و قصصه و أخباره، لایقدر أحدُ من المخلوقین أنْ یأتي بمثله».[۳]

---

۱ ـ عیون اخبار الرضا: ۱/ ۲۰۲.

۲ـ عیون أخبار الرضا: ۲/ ۵۷؛ الامالی: ۵۴۶.

۳ ـ عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق: ۲/ ۱۳۰.

«و ایمان به این که تمام آنچه را محمد بن عبدالله آورده است، حقّ مبین است. و آنچه را که پیامبر آورده و تمام آنچه را که انبیا و پیامبران قبل از او آورده اند، تصدیق کنیم و کتاب صادق و عزیزی را که هیچ باطلی در آن راه نیافته است، تصدیق نماییم و بدانیم که قرآن بر تمام کتابها هیمنه و حکومت دارد و از ابتدا تا انتهای آن، حقّ است و به محکم و متشابه آن و خاص و عام آن و وعده و وعید آن و ناسخ و منسوخ آن و قصّهها و اخبار آن ایمان داریم و هیچ یک از خلایق قادر نیستند که مثل آن را بیاورند.»

بدین ترتیب، موضع صریح و روشن اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به این قرآنی که در دسترس ماست و عدم تحریف به زیاده یا نقصان آن، برای شخص خردمند روشن می‌شود.

چکیدهٔ بحث

در خلال بررسی ادلّهٔ روایی و تاریخی و با توجّه به آنچه طبیعت اشیاء اقتضا دارد، ثابت شد که قرآن کریم مورد اهتمام ویژهٔ مسلمانان بوده و همین، مانع از ایجاد هرگونه تحریفی در آن می شده و اینقرآن به مثابهٔ قانون اساسی و منبع اصلی فرهنگ، سیاست و عقاید مسلمین بوده است.

علاوه براین، ثابت شد که قرآن در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جمع‌آوری و تدوین شده است؛ زیرا آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله از تاریخ انبیای گذشته آگاهی داشت و می‌دانست که چگونه تحریف کنندگان، کتابهای آسمانی انبیا را تحریف کرده‌اند و چه بسا این

خطر، قرآن‌را هم تهدیدکند، لذا تمام تلاش خود را به کار برد تا آنچه را که در وجود خود دارد، به ذهن و دل حافظان قرآن ـ که افراد زیادی بودند ـ عرضه کند و تلاشهای وی باعث شد که قرآن در زمان وی به صورت فعلی، جمع آوری شود.
سپس فرضهای تصوّر در مورد احتمال تحریف در عهد خلفا و بعد از آنان را مورد بررسی و مناقشه قراردادیم و ثابت کردیم که وقوع تحریف امکان نداشته، چون عوامل متعدّدی وجود داشته‌اندکه در مجموع، وصول قرآن به صورت کامل به دست شیخین را تضمین می‌کرده‌اند، به علاوه امّت اسلامی، کاملاً مواظب بوده‌است که هیچ تحریفی ولو در یک حرف، در قرآن رخ ندهد و افراد برای حفاظت و حراست از قرائت، باهم رقابت کرده و آن را وظیفهٔ دینی خود می‌دانستند.

امّا روایاتی که در منابع حدیثی آمده و احتمال وقوع تحریف در قرآن از آنها فهمیده می‌شود، مورد استناد نمی‌باشد مگر از سوی کسانی که از روی اشتباه و خطا آنچه را که در منابع روایی آمده باشد، درست و قطعی می‌پندارند، امّا کسانی که چنین اعتقادی ندارند و از جمله علمای امامیّه این روایات را از جهت سند، یا دلالت، مورد خدشه قرار می‌دهند.

این موضوع در ضمن بررسی روایاتی که از هر دو فرقه نقل شده است، روشن شد. و به علاوه، ائمّهٔ اهل بیت علیهم السلام و علمای امامیّه از قرن اوّل تاکنون، به سلامتی قرآن از تحریف تصریح کرده‌اند. موضع اکثریت علمای اهل سنّت نیز همین بوده است و بسیاری از علمای اهل سنّت و علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام به تلاشهایی که برای اثبات تحریف قرآن با استدلال به آن روایات و قصّهٔ نسخ تلاوت می‌شود، اعتراض کرده‌اند.

به این ترتیب، بطلان و خباثت تلاشهایی که برای ایجاد وگسترش شبههٔ تحریف می شود، روشن می گردد. آنان در صدد هستندکه این شبهه را هرچه بیشتر شایع کرده و به فرقه‌های مختلف نسبت دهند و با سوء استفاده از مقدّس‌ترین منبع اسلامی، بین ایشان اختلاف و تفرقه ایجاد کنند.

و آخر دعوانا ان الحمدلله ربّ العالمین